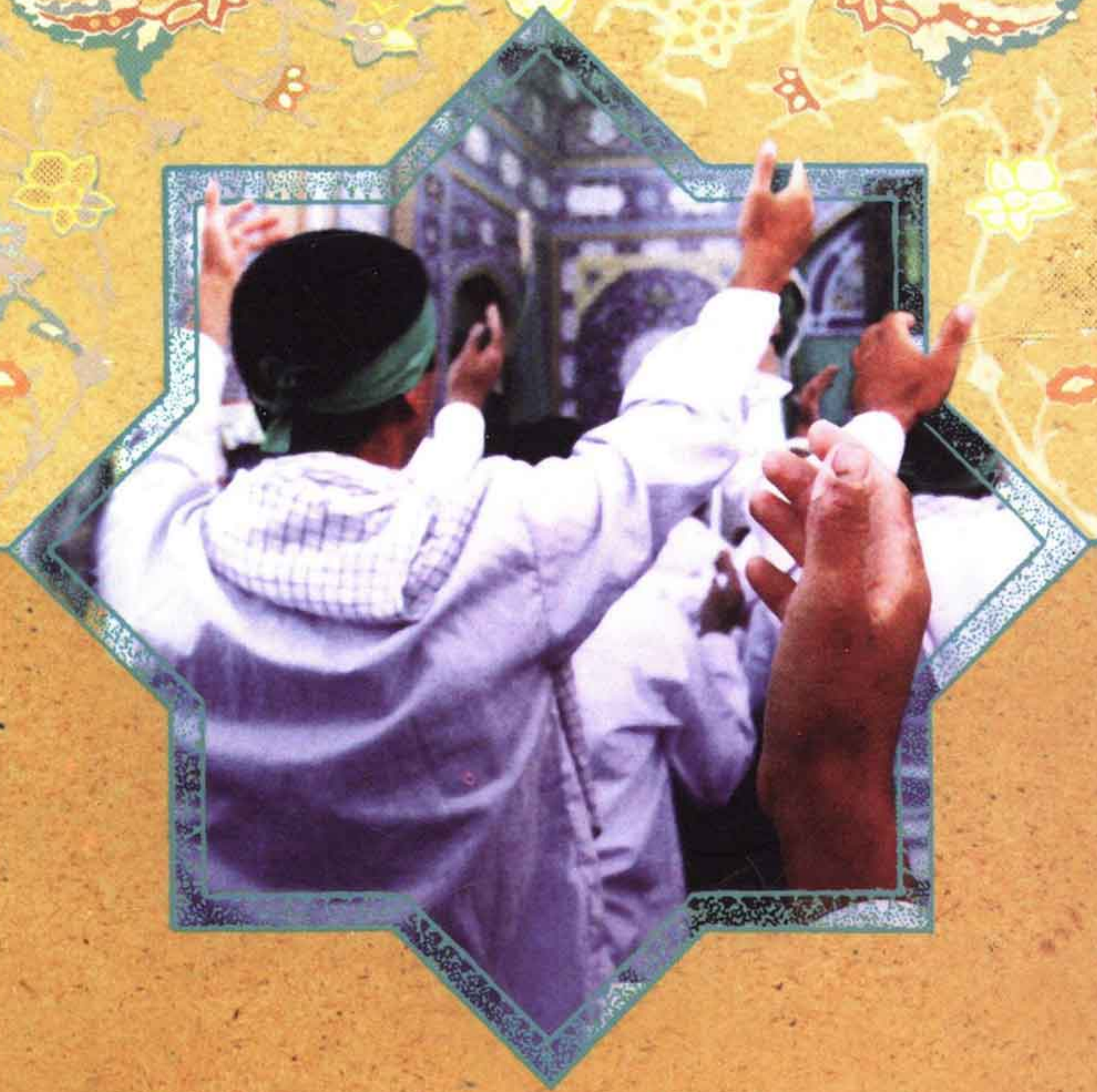


سلسله مباحث
امامت و مهدویت



عقیده نجات بخش

پیرامون عقیده به ظهور
و حکومت حضرت مهدی عج

آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسله مباحث امامت و مهدویت (۵)

عقیده نجات بخش

پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه

حضرت آیت الله العظمی

آقای حاج شیخ لطف الله صافی گلپایگانی

سرشناسه	: صافی گلپایگانی، لطف الله، ۱۲۹۷.
عنوان و نام پدیدآور	: عقیده نجات بخش: پیرامون عقیده به ظهور و حکومت حضرت مهدی ارواحنا فداه / لطف الله صافی گلپایگانی.
مشخصات نشر	: قم: مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۱۲۰ ص
فروست	: سلسله مباحث امامت و مهدویت ۵.
شابک	: ۲ - ۲۹۹ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
وضعیت فهرست نویسی	: فیبا
یادداشت	: چاپ قبلی: موسسه انتشارات حضرت معصومه علیها السلام، ۱۳۷۵.
یادداشت	: کتابنامه.
موضوع	: محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق -
موضوع	: مهدویت - انتظار
شناسه افزوده	: مسجد جمکران (قم)
رده بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ع ۷ / ۲۳ ص / BP۲۲۴
رده بندی دیویی	: ۲۹۷ / ۴۶۲
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۹۴۶۵۶

سلسله مباحث امامت و مهدویت



- ◀ نام کتاب: عقیده نجات بخش
- ◀ مؤلف: آیت الله العظمی لطف الله صافی گلپایگانی
- ◀ صفحه آرا: امیر سعید سعیدی
- ◀ ناشر: انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ◀ چاپخانه و شمارگان: وفا / ۳۰۰۰ جلد
- ◀ نوبت و تاریخ چاپ: دوم / پاییز ۱۳۹۰
- ◀ قیمت: ۱۳۰۰ تومان
- ◀ شابک: ۲ - ۲۹۹ - ۹۷۳ - ۹۶۴ - ۹۷۸
- ◀ مرکز پخش: انتشارات مسجد مقدس جمکران
- ◀ تلفن و نمابر: ۷۲۵۳۷۰۰، ۷۲۵۳۳۴۰ - ۲۵۱
- ◀ قم - صندوق پستی: ۶۱۷

فهرست مطالب

۹ مقدمه
۱۵ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با چگونگی های ذهنی و فکری
۲۰ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با وحدت جامعه و حکومت جهانی
۳۴ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با مساوات اسلامی
۴۷ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با عدالت اجتماعی و زمامداری
۵۵ نظام حکومت حضرت مهدی <small>علیه السلام</small>
۵۸ رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی <small>علیه السلام</small> با عدل و قسط
۶۰ معنای احادیث فوق
۶۱ مقدمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است
۶۴ مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف
۶۶ معنی ظلم
۶۷ معنی عدل
۶۸ معنی قسط
۶۹ قسط در قرآن مجید
۷۲ قسط در نهج البلاغه

۷۲ ابعاد متعدد عدل
۷۵ الف) عدل حاکم
۷۵ ب) بُعد قانونی قسط و عدل
۷۷ ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل
۷۸ د) بُعد اجتماعی قسط و عدل
۸۲ تقسیم سهام بر اساس واقع
۸۷ انقلاب در نظام مالکیت
۱۱۵ نتیجه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ
أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ * تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ
بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ»؛^۱

«(ای رسول ما) آیا ندیدی خدای تعالی چگونه کلمه پاکیزه
را به درخت زیبایی مثل زده که اصل ریشه آن ثابت و شاخه
آن به آسمان کشیده شده است و به اذن خدا همه وقت
میوه‌های خوبی می‌دهد. خدا این چنین مثال‌های واضح
و روشن برای یادآوری مردم می‌زند».

۱. سوره ابراهیم، آیه ۲۴ و ۲۵.

مقدمه

بدون تردید، عقیده به ظهور "مهدی علیه السلام" یک عقیده کاملاً اسلامی است که ریشه‌های ثابت آن در کتاب و سنت، به طور صحیح و متواتر قرار دارد، و در اینکه نمی‌توان آن را از دعوت اسلامی جدا ساخت، هیچ‌گونه شک و تردیدی نیست.

آیاتی از قرآن مجید و بسیاری از احادیث و اخبار، چنان این اعتقاد را تحکیم و استوار نموده‌اند که حتی انکار آن (مانند انکار اصل رسالت و نبوت) در بعضی از روایات، کفر شمرده شده است.

اگر ما از این قرن خودمان - که قرن چهارده هجری است - تا عصر مقدس رسالت را بررسی کنیم، می‌بینیم اصل ظهور مهدی علیه السلام در تمام این چهارده قرن، بین صحابه و تابعین و علما و محدثین و ادبا و شعرا و خلفا، همواره یک موضوع ثابت و غیر قابل انکار بوده است و شخصیت‌های سرشناس علمی و ادبی و سیاسی، به آن مؤمن و معتقد بوده‌اند.

اگرچه از کتاب‌هایی مثل کتاب "منتخب الاثر"، کثرت این اخبار و احادیث از طرق شیعه و اهل سنت معلوم می‌شود، هم اکنون کتابی

جامع تر از حیث مصادر و مآخذ و مدارک و مطالب علمی و تحقیقی، در دست تألیف است که حیات امام علیه السلام و مشخصات آن حضرت را از جهات مختلف روشن می سازد؛ اما با قطع نظر از تتبعات گسترده می توان گفت: برای مردمی که کم و بیش، اهل اطلاع و تحقیق و مراجعه به کتاب های اسلامی در رشته های حدیث، تفسیر، تاریخ، کلام و مذهب می باشند، دو نقطه حسّاس در این مسأله واضح و مسلم است: نخست اینکه: مسأله ظهور حضرت مهدی علیه السلام یک مسأله اسلامی خالص است که مسلمانان آن را از زبان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیده و از آن حضرت فرا گرفتند و مانند هر موضوع بدیهی اسلامی دیگری نیاز به اثبات ندارد.

و دیگر اینکه: تعیین او در فرزند منحصر به فرد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز عقیده ای است که قبل از ولادت حضرت مهدی علیه السلام؛ یعنی قبل از سال ۲۵۵ هجری و قبل از ولادت پدر بزرگوارش، از اهل بیت رسالت گفته شده است، و اهل بیت علیهم السلام هم اخبار خود را مستند به رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته اند. علاوه بر احادیثی که از طرق اهل سنت نیز در این باب رسیده است.^۱

۱. در قسمت اول (طریق شیعه در روایات بحث مهدویت) مراجعه شود به کتاب هایی چون: کمال الدین صدوق، غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی - علیهم الرحمة - و در قسمت دوم (طریق اهل سنت در بحث مهدویت) علاوه بر صدها مقاله و به ویژه کتاب هایی که اهل سنت در این موضوع نگاشته اند، در اینجا سخن سه نفر از

و احتمال اینکه این اخبار و احادیث پس از ولادت حضرت، یا در زمان غیبت صغری یا کبری در منابع حدیثی و متون شیعه وارد شده باشد، به طور قطع غیر عقلایی و مردود است؛ زیرا کتاب‌هایی که این احادیث در آنها ضبط است، کسانی آنها را تألیف کرده‌اند که احتمال اینکه کلمه‌ای جعل نمایند، در حق آنها داده نمی‌شود و به وثاقت و صدق امانت، معروف و مشهورند.

این افراد، هر یک این احادیث را از شیوخ خود و از کتب حدیثی دیگری که قبل از ولادت پدر حضرت مهدی علیه السلام نوشته شده و یا از

↔ برجسته‌ترین علمای آنها را می‌آوریم که چون هم عصر ما هستند، در خصوص این موضوع - به ملاحظاتی - ارزش گفتارشان از علمای قدیم، برای گروهی از نسل حاضر بیشتر است:

(الف) "احمد شاکر" که از علما و متخصصان فن حدیث و رجال، در عصر ما شمرده می‌شود، در کتاب "مقالید الکنوز" صحت احادیث راجع به حضرت مهدی علیه السلام را تصدیق نموده و آن را عقیده‌ای اسلامی شمرده است که هر مسلمان باید بدان معتقد باشد.

(ب) "شیخ منصور علی ناصف" که از علمای ازهر و مدرس دانشگاه زینبی است، در کتاب "غایة المأمول" می‌گوید: احادیث مهدی را جمعی از نیکان صحابه روایت کرده‌اند و بزرگان محدثین آن را نقل نموده‌اند و علمای گذشته و حال بر این عقیده‌اند.

وی پس از اینکه تصریح به تواتر احادیث می‌کند، می‌گوید: این توضیح برای کسی که اندکی انصاف در نزد او باشد؛ یعنی هر کس ذره‌ای ایمان و اندکی انصاف داشته باشد، در صحت این احادیث و ظهور حضرت مهدی علیه السلام تردید نمی‌کند.

(ج) "ابوالاعلی مودودی" که از مشهورترین علمای اهل سنت است، در کتاب "البیانات" احادیث مهدی علیه السلام را بررسی کرده و می‌گوید: این احادیث یک حقیقت اساسی را که قدر مشترک تمام احادیث این موضوع است، متضمن می‌باشند. و آن این است که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله خبر داده: پیشوایی ظاهر می‌گردد تا زمین را از عدل و داد آکنده سازد و ستم و بیدادگری را محو و نابود نماید و کلمه اسلام را بلند گرداند و رفاه را در خلق خدا عمومی و همگانی سازد.

واسطه‌های صد در صد مورد اعتماد، از مشایخ روات معاصر ائمه علیهم‌السلام و عصر تابعین و صحابه روایت نموده‌اند.

هر کس به این احادیث رجوع کند، برای او جای شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند که عقیده به اینکه حضرت مهدی علیه‌السلام فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه‌السلام است، عقیده پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، علی علیه‌السلام و فاطمه زهرا علیها‌السلام و امام حسن و امام حسین تا امام هادی علیه‌السلام بوده است. پاره‌ای از افراد می‌گویند: از جنبه عقیده و استناد این فکر، به رسالت اسلام مناقشه‌ای نداریم؛ اما می‌توانیم آن را در سطح دیگری مورد بحث قرار داده و بگوییم: بسیار خوب! ما هم قبول داریم که در صدها حدیث و روایت، موضوع حضرت مهدی علیه‌السلام مطرح است و جای شک نیست که این احادیث به طور تواتر از حضرت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و امیرالمؤمنین و سایر ائمه علیهم‌السلام صادر شده است و همه به آن اعتقاد داریم و امیدواریم اگر عصر ظهور را به فضل خدا درک کردیم، در صف پیروان آن حضرت قرار داشته باشیم؛ ولی سخن و بررسی به اینجا تمام نمی‌شود.

ما می‌خواهیم بپرسیم: این عقیده اسلامی به ظهور مهدی علیه‌السلام و حکومت جهانی او و اصلاحاتی که به دست او انجام خواهد گرفت، برای وضع فعلی ما و بر اعمال ما چه تأثیری دارد؟

می‌خواهیم بدانیم از این عقیده که سنی و شیعه به آن اتفاق دارند، برای اصلاح امور اجتماعی و سیاسی، و علاج این همه مشکلات که با آن روبرو هستیم یا روبرو خواهیم شد، چه بهره‌ای می‌توانیم بگیریم؟

ایمان به خدا، اعتقاد به روز قیامت و حساب و جزا، عقیده به نبوت و امامت، همه با عمل ما ارتباط دارد و جهت زندگی و کار و کوشش ما را معین می‌نماید؛ اما این عقیده از کدام نقش عملی برخوردار است، و در برابر قدرت زور و زر و دروغ و فریب، و این دستگاه‌های استعمار و استثمار و استضعاف، چه نقشی را (مثبت یا منفی) ایفا می‌کند؟ و ما را چگونه و به چه سلاحی مجهز می‌سازد؟

ما نمی‌توانیم در دنیای امروز که کاروان مدنیت با شتاب به سوی ترقی پیش می‌رود، فقط از چنین عقیده‌ای که چهارده قرن است افکار را به خود مشغول داشته و رهبران اسلام آن را تبلیغ کرده‌اند، به جشن و چراغانی نیمه شعبان خود را قانع کنیم و از این فکر، مسئولیت و تعهدی را درک ننماییم که این برداشت با روال عمومی اصول مسلم اسلام و احکام قرآن و عقاید دینی ما که همه آنها سازندگی دارند، سازگار نیست.

اسلام دین و مکتب مبارزه، کوشش، انقلاب، اصلاحات و آیین علم و ترقی است، این عقیده هم باید مردم را در این جهت تشویق نماید. ما می‌دانیم و تفسیر سوء نمی‌کنیم و نمی‌گوییم: عقیده به ظهور مصلح آخر الزمان، اثر سلبی و منفی دارد، مردم را از کار و مبارزه و اقدام و قیام و اعتراض باز می‌دارد و سکون، سکوت، خفقان، سستی، گوشه‌گیری، انزوا و بی‌مسئولیتی را شعار مؤمنین قرار می‌دهد. نه ما چنین نمی‌گوییم: اما می‌گوییم: با اینکه احکام اسلام در هیچ عصر

و زمان تعطیل نمی شود و کسانی که موضوع آن باشند، از آن معاف نخواهند بود. از این عقیده از جهت کمک به اجرای احکام و نظامات اسلام، چگونه باید استفاده کرد و چگونه برداشتی داشته باشیم؟ این سؤالی است که می شود و اگر بسیاری از افراد آن را به زبان نیاورند، چه بسا که در ذهنشان باشد.

به یاری خدا در این رساله به این پرسش پاسخ می دهیم و رابطه ایمان و عقیده به ظهور مهدی علیه السلام را با کیفیات ذهنی و فکری، با وحدت جامعه و حکومت جهانی، با مساوات اسلامی، با عدالت اجتماعی و زمامداری و با عدل و قسط بررسی می کنیم، تا معلوم شود که این اعتقاد در زندگی و مواقف حساس آن و مبارزات و مجاهدات و تعیین جهت حرکت جامعه چه نقش بزرگ و سازنده ای را ایفا می نماید.

تاروشن شود این عقیده، علاوه بر اینکه ایمان به یک واقعیت است؛ یعنی ایمان به وجود امام دوازدهم فرزند حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است، و علاوه بر آنکه از فروغ ایمان به نبوت می باشد که لازمه آن، ایمان به هر چیزی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن خبر داده است، در طرز فکر و اندیشه ما، و چگونگی برداشت ما از مطالب و مسایل حیاتی و نیز در روابط اجتماعی و سلیقه ها و روش های اخلاقی و سیاسی ما مؤثر است.

ولا حول ولا قوة إلا بالله العلي العظيم

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با چگونگی‌های ذهنی و فکری

افکار و آرا و عقاید، در تعیین جهت سیر انسان و مشخص کردن هدف و مقصود او، نقش مؤثری را ایفا می‌کند و هرچه عقاید و آرا صحیح‌تر و با واقعیات موافق‌تر و از خرافات منزّه‌تر باشد، هدف و مقصد شخص، انسانی‌تر و اعمال و حرکاتش پاک‌تر و ارزشمندتر خواهد بود.

اسلام که بزرگ‌ترین انقلابات تاریخ را به وجود آورد، انقلاب را از فکر و اندیشه آغاز کرد و در درجه نخست، عقاید و افکار را زیر چتر هدایت خود گرفت و کار خود را از انقلاب اعتقادی و تهذیب افکار و پرورش اندیشه‌ها آغاز نمود تا به هدایت و تهذیب اعمال رسید و در ثواب و پاداش و ارزش عمل نیز، وضع فکری و رشد عقلی و نیت عامل را میزان قرار داد، و پاکی نیت و اخلاص را در طاعت و عبادت شرط قبول آن قرار داد.

مبارزه با بت پرستی، مبارزه با بشر پرستی، مبارزه با عادات نکوهیده، اعلان اینکه معبودی جز خدا نیست (لا اله الا الله)، اعلان

برابری و برادری مردم، همه و همه از مسأله انقلاب فکری سرچشمه می‌گیرد و منبع آنها دریافته‌های فکری صحیح است.

اسلام به مردم فهماند که شما آزادید، نباید استعباد شوید، نباید به بردگی دیگران درآیید، حتی لازم است که ذهن عامه مردم را نسبت به این موضوع روشن سازیم و بارهای افکار وحشت‌زا و زنجیرهای عقاید پلید را از دوش و گردن مردم برداریم.

انقلاب فکری اسلام، کنار زدن و از بین بردن شرک و عقاید مشرکانه و استقرار توحید و عقاید توحیدی در افکار بود که پرستش بت‌ها را از افق اذهان مردم برطرف ساخت و ظلمت آن را با نورانیت توحید و پرستش خدا از میان برد.

عقیده توحید، در تعالی فکر بشر و جهان بینی و ظهور ارزش‌های واقعی انسان تأثیری بی‌نظیر داشته است.

عقیده توحید، درجه نیت انسان را تا آنجا بالا می‌برد، و بینش و هدف بشر را (که گاه پست‌تر از مقصد یک حیوان و یک درنده وحشی می‌گردد) به حدی می‌رساند که جز به رضای خدا، به چیز دیگری قانع نمی‌گردد و جز به سوی او، به جهت دیگر متمایل نمی‌شود و به غیر او دل نمی‌بندد.

عقیده به رسالت و نبوت نیز شخص را متعهد می‌نماید که برنامه‌ها و وظایف دینی خویش را اجرا کند و در تکالیف و احکام الهی، فقط وجود مقدس پیامبر را واسطه بین خدا و خلق بداند و تسلیم رسالت او

رابطه عقیده به ظهور حضرت علیه السلام با چگونگی‌های ذهنی ■ ۱۷

باشد، و در امور دنیا و آخرت، فقط از دینی که آن حضرت آورده است، الهام بگیرد و قوانین و برنامه‌های دیگر را از محیط زندگی خود طرد نموده، در همه چیز و هر امر، تابع و پیرو پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله باشد.

عقیده به امامت نیز انسان را شیفته پیروی از افراد نمونه و کامل و ملهم از جانب حق و ملتزم به حکومت خدا و نظام خدا و تبعیت از شایسته‌ترین و صالح‌ترین افراد بشر می‌سازد و او را از نظامات مستبد و استبدادگر و حکومت‌هایی که بر این اساس تأسیس شده‌اند، متنفر می‌نماید.

درک ابعاد مختلف امامت که یک بُعد آن، ولایت بر امور خلق و زمامداری از جانب خدا است، مردم را از دیکتاتور پروری و خضوع در برابر مستبدان و قدرتمندان باز می‌دارد. درک معنای امامت در این بُعد در سطح‌های پایین‌تر نیز، پیروی از اصلح و اعدل ناس را ایجاب می‌نماید و در اذهان، زمامداری ساده و بی‌تشریفات و بی‌فاصله از دیگران را محبوبیت می‌دهد. و حکومت متکبرانه و با تشریفات و چاپلوس را مبعوض می‌کند و آن را تحمیل و ننگ و عیب و عار و رسوایی جلوه می‌دهد. و نزدیک شدن به چنین حکومت و یاری کردن و ستایش نمودن آن را گناه معرفی می‌نماید.

عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام و قیام انقلابی و حکومت جهانی و عدالت‌گستر آن حضرت نیز، فکر و اندیشه را وسیع و جهان‌اندیش می‌سازد، که به دورترین نقاط جهان بنگرد و خیر و رفاه مردم تمام

مناطق گیتی را بخواهد و عالم را مملکت خدا بداند، که عاقبت و پیروزی با پرهیزکاران و شایستگان است، که خدای متعال در قرآن چنین بشارت داده است:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^۱

«ما بعد از تورات، در زبور داود نوشتیم، که البته بندگان

نیکوکار من ملک زمین را وارث و متصرف خواهند شد».

از اخبار استفاده می‌شود: در زمان ظهور آن حضرت، خردها و اندیشه‌ها کامل می‌گردد. این نه فقط در عصر ظهور است؛ بلکه در عصر غیبت نیز چنین است که مؤمنان واقعی، حقایق را روشنگرانه درک می‌نمایند و عالم و مسایل جهانی را با نگرش دوربین مطالعه می‌کنند.

انقلاب فکری یک مسأله مهمی است که با ظهور امام انجام می‌گیرد. این انقلاب فکری در آن زمان انجام می‌گیرد که مکتب‌های مختلف، افکار انسانی را تاریک کرده و از نور اسلام، جز پرتوی در دل‌های خواص و آنان که از بوته آزمایش الهی سرفراز بیرون آمده‌اند، چیزی باقی نمانده است. در آن زمان که مردم، طالب نور هدایت الهی بوده، از تیرگی ارواح و افکار خویش گریزان، و از همه مکتب‌ها مأیوس

۱. سوره انبیاء، آیه ۱۰۵.

رابطه عقیده به ظهور حضرت ﷺ با چگونگی‌های ذهنی ■ ۱۹

و سرزده شده و آنها را به نظمی که بشر بدان نیازمند است، وافی و کافی نمی‌بینند. در چنین موقعیتی، ناگهان بانگ ظهور آن حضرت، بازگشت به اسلام را اعلان می‌کند و قلوب و اذهان و افکار، به جانب آن صدای نجات‌بخش متوجه می‌گردد و انقلاب آغاز شده در کشورهای مختلف، یکی پس از دیگری فتح می‌شود و مورد استقبال مردم زمین و قاره‌های مختلف قرار می‌گیرد و مانند آغاز نهضت اسلام، پیش از فتح شهرها، دل‌های مردمان و به ویژه گروه‌ها و ملت‌های استضعاف شده را فتح می‌نماید.

وما ذلك على الله بعزيز

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با وحدت جامعه و حکومت جهانی

اجتماعات دنیا همواره در تحوّل و تغییر است و اوضاع اجتماعی ملل دائماً عوض می شود. روابط بین ملل، پیوسته در حال توسعه و گسترش است.

کوشش حکومت ها برای بالا بردن سطح تجهیزات نظامی و دست یافتن به اسلحه های ویران کننده تر و خطرناک تر، هر روز بیشتر می شود و ترس و وحشت از جنگ، ساکنان کره زمین را هر روز ناراحت تر می نماید.

هم اکنون طبق یک آمار، در دنیا هر دقیقه هزار میلیون دلار - که در هر ساعت معادل شصت هزار میلیون دلار می شود - مخارج تسلیحاتی حکومت های جهان است.^۱

اگر اغراض شخصی، گروه بندی ها، منطقه سازی ها و سیاست های خاص و اعمال نفوذ متنفذین بزرگ - که بشر را به اختلاف و تعصبات

۱. روزنامه رستاخیز، شماره ۸۹۹، نقل از سالنامه سال ۱۹۷۸ انستیتوی بین المللی پژوهش که مقر آن استکهلم است.

ناروا و اداشته‌اند - و حرص و جاه و استثمار طلبی و اندیشه استکبار و استضعاف می‌گذاشت و فطرت بشر راهنمای او می‌شد، اکثریت مردم این گروه‌بندی‌های منطقه‌ای و این هزینه‌های سرسام‌آور جنگی را محکوم می‌کردند و خواهان آزادی از این ملّیت‌ها و وطن‌ها می‌شدند و به سوی برادری و برابری گام بر می‌داشتند و عضو یک خانواده و تابع یک جامعه می‌شدند و شرق و غرب و آسیا و اروپا و آمریکا با هم متحد شده و یک جامعه مشترک المنافع تشکیل می‌دادند.

کارشناسان اتمی دانشگاه "هاروارد" و انستیتوی تکنولوژی "ماساچوست" اعلام داشتند: دنیا قبل از سال ۲۰۰۰ میلادی، محکوم به یک جنگ اتمی است، مگر آنکه کلیه کشورهای جهان از حاکمیت ملّی خود چشم پوشیده و یک دولت جهانی تشکیل دهند؛ اما تشکیل چنین دولتی در حال حاضر امکان‌پذیر به نظر نمی‌رسد.

این مسأله در سمینار کارشناسان اتمی دانشگاه هاروارد، و انستیتوی تکنولوژی ماساچوست و مجله ماهانه هاروارد (شماره ماه نوامبر) عنوان شده بود که گزارش آن را نقل کرده است.^۱

بنابراین از هر نظر که روی جامعه مطالعه شود، این حقیقت معلوم می‌شود که جامعه باید توسعه و گسترش یابد، چنان‌که گسترش یافته است. از زندگی و اجتماع خانواده به اجتماع قبیله و از اجتماع قبیله به

۱. روزنامه اطلاعات، شماره ۱۴۸۶۰، ص ۲، ۲۴ آبان ۱۳۵۴.

اجتماع منطقه‌ای و کشوری و بالاخره به اینجا رسیده است که وحدت جهانی جامعه را مطرح کرده است.

یک روز، یک خانواده تحت ریاست یک فرد بود. جلوتر که آمد، یک قبیله تحت سرپرستی یک رئیس اداره شده و امروز صدها میلیون نفر تحت یک حکومت و یک قانون اداره می‌شوند. فاصله‌های فرهنگی متعدد به تدریج از بین می‌روند و دنیا به سوی وحدتی اجتماعی حرکت می‌کند.

به طور یقین، هر کس سعادت یک ملت را فقط بخواهد و برای رفاه و ترقی و پیشرفت یک جامعه خاص تلاش کند، طبعاً بدبختی و بردگی و عقب‌ماندگی جامعه‌های دیگر را خواهد خواست، یا اگر خیلی شریف باشد، نسبت به دیگران بی تفاوت خواهد بود.

تعلیمات اسلام، بشر را به سوی جامعه جهانی می‌برد، و اصولاً پیاده کردن تعالیم اسلام در جامعه‌های بزرگ‌تر، هدف‌های این دین را عملی‌تر می‌سازد.

اسلام قبل از آنکه دین جامعه‌های کوچک باشد، دین جامعه جهانی است، و قبل از آنکه دین یک خانواده باشد، جامعه‌های کوچک را به سوی جامعه بزرگ حرکت می‌دهد و این امتیازات و اعتباراتی که از آن، جامعه‌های گوناگون به وجود آمده است، در اسلام رسمیت ندارد. اسلام افراد بشر را معارض یکدیگر و در برابر یکدیگر قرار نمی‌دهد، و تضادها و برخوردها و مزاحمت‌هایی که از اسم و رسم این جامعه‌ها

به وجود آمده است، همه باید در جامعه جهانی اسلام که فقط به خدا تعلق دارد، و هیچ رنگ و نژاد و خصوصیات وطنی در آن وارد نیست، و همه در آن مشترک می‌باشند، ادغام گردد، تا آنجا که غیر از مملکت خدا، که منزله از هرگونه ستمی بر اهل مملکت خود می‌باشد، کشور دیگری وجود نداشته باشد. «سُبْحَانَ مَنْ لَا يَعْتَدِي عَلَى أَهْلِ مَمْلِكَةٍ».

یکی از دانشمندان محقق می‌گوید: فکر گنجاندن بشریت در وطن واحد، بدون توجه به جنس، رنگ، زبان و حدود جغرافیایی، هدیه‌ای است که اسلام آن را به مدنیت بشر اهدا کرده است.

این وحدت جهانی، یگانه عامل نابودگر کینه‌های دولت‌ها، و دشمنی و اختلافی است که مدنیت و آبادانی را به سوی نیستی و زوال کشانده است.

مسیحیت اگرچه مانند اسلام، دین دولت است (از این جهت که دین بسیاری از امم و اقوام است)؛ اما از جهت مساوات و برابری بین ملل و اقوام و نشر انسانیت بین آنها، اسلام دینی عام و همگانی است و شکست مسیحیت در این ناحیه آشکار است.

مسیحی‌های سفیدپوست همواره تا به امروز با مسیحیان سیاه پوست، با اینکه در یک منطقه زندگی می‌کنند، دشمنی دارند. در آمریکا نیز با اینکه به اصطلاح مرکز دموکراسی است - حال به همین گونه است، و سفید پوست نمی‌تواند با سیاه پوست در زیر یک سقف زندگی کند و همواره مسیحیان غرب اعتقاد دارند که از مسیحی‌های

شر، بالاترند و به آنها اجازه نمی‌دهند که در کنیسه‌ها و معبدهای مخصوص (معبدهای مسیحیان غرب) با آنها به عبادت پردازند.

کما اینکه آنان که از طوایف پست و پایین هندی به مسیحیت گرویده‌اند، مورد تحقیر آنان که از طوایف به اصطلاح عالی هستند، می‌باشند و از اینجا معلوم می‌شود که مسیحیت، امروز از تألیف و اتحاد جامعه انسانی عاجز است، در حالی که اسلام توانسته است نظامی جهانی بر اساس برادری همگانی بین غربی و شرقی، سفید و سیاه و آریایی، سامی و هندی و زنگی ایجاد کند و مساوات را بین آنها برقرار نماید.

سیاه‌پوست و کسی که از طبقه پست باشد، با سفیدپوست و طبقات به اصطلاح عالی‌تر برابر است و مانند هر مسلمان دیگری محترم می‌باشد و به مجرد اسلام آوردن با همه افراد رابطه برادری خواهد داشت و در هر مسجدی بخواهد می‌تواند خدا را عبادت کند؛ بلکه می‌تواند دوش به دوش بزرگ‌ترین برادران مسلمان خود، از جهت مقام و موقعیت اجتماعی بایستد و با او بر سر یک سفره بنشیند.

این هم پیوستگی و مساوات اسلامی، در هیچ جمعیت و دین و نظامی در تمام عالم شناخته نشده است و غیر از اسلام، هیچ مکتب و آیینی نمی‌تواند دموکراسی جهانی را به صورتی صحیح و بارعایت مساوات بین جمیع بشر برقرار نماید.^۱

۱. محمد رسولاً نبیاً، ص ۱۴۲-۱۴۳، نقل به مضمون.

دیگر جوامع و نظامات، اگر در ماهیتشان اختصاص به یک منطقه یا یک نژاد یا اهل یک زبان و یک کشور نباشد، حداقل قابل اختصاص هستند.

مثلاً نظام دموکراسی هم‌اکنون رنگ مملکتی و قاره‌ای پیدا کرده است. می‌گویند: دموکراسی فرانسوی، دموکراسی انگلیسی، دموکراسی آمریکایی. با اینکه همه آنها دموکراسی است؛ اما مثلاً نظام دموکراسی انگلیسی، با نظام دموکراسی سوئدی در برابر یکدیگر قرار دارند و با هم رقابت اقتصادی و سیاسی می‌کنند.

در جامعه و نظام کمونیسم نیز این اختصاص و رنگ ملی حفظ شده است. کمونیسم چین، شوروی، یوگسلاوی، بلغار، مجار و کمونیسم کوبا با یکدیگر فرق داشته و هر کدام اختصاص به منطقه‌ای دارند. پس کمونیسم هم قابل اختصاص است و این رژیم‌های کمونیستی در برابر هم و مقابل یکدیگر قرار گرفته، و تضاد و اصطکاک منافع دارند.

پس ماهیت رژیم دموکراسی و کمونیسم، جهانی بودن و یک جامعه بودن نیست؛ اما دین اسلام دینی جهانی است و هرگز جوامع و حکومت‌های متعدد اسلامی، امکان اختلاف ندارند.

نظام سعودی، نظام سوری، نظام مصری و ... با نظام جهانی اسلام قابل تعقل و تصور نیست، فقط یک شناسنامه است و آن هم شناسنامه مسلمانی و بس. و برای غیر مسلمان هم شناسنامه در حمایت نظام اسلامی.

اسلام و نظامش را نمی توان به اهل یک منطقه اختصاص داد که اهل آن منطقه در برابر منطقه دیگر قرار گرفته و حکومت آنها در صدد استضعاف و استعمار حکومت مجاور برآمده و با مردم خویش، بیش از مسلمانان دیگر مناطق برادری نمایند.

امت اسلام، امت واحده است و همه باید خدا را پرستش بنمایند، و تعدد جوامع و امم و پرستش افراد و الهه‌هایی غیر خدا و اتخاذ معبودهای متعدد موجب شرک بوده و باطل می باشد.

در قرآن مجید می فرماید:

﴿إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ﴾^۱

«به تحقیق که این امت شما امت واحده است و تنها من پروردگار شمایم، پس مرا پرستش کنید.»

قرآن برای ناس (مردم) آمده است، و به مردم خطاب کرده است:

«کعبه» اولین خانه‌ای است که برای مردم بنیاد شده است:

﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا﴾^۲

استفاده از آنچه در زمین است، برای عموم مردم حلال و مباح می باشد:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ كُلُوا مِمَّا فِي الْأَرْضِ حَلَالًا طَيِّبًا﴾^۳

قرآن، بیان و هدایت برای همه مردم است:

﴿هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ * هُدًى لِلنَّاسِ﴾^۴

۱. سوره انبیاء، آیه ۹۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۳. سوره بقره، آیه ۱۶۸.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۳۸ و ۴.

رابطه عقیده به ظهور حضرت ﷺ با وحدت و حکومت جهانی ■ ۲۷

فرستادن پیامبران و نزول کتاب بر آنان برای این است که مردم قسط را برپا دارند:

﴿لِيُقْوَمَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾^۱

پیغمبر برای مردم فرستاده شده است:

﴿وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا﴾^۲

پروردگار ناس، پادشاه ناس، معبود ناس، خدای تعالی است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ * مَلِكِ النَّاسِ * إِلَهِ النَّاسِ﴾^۳

امامت نیز که یک بعد آن، زمامداری و تنظیم و تدبیر امور جامعه است، پیشوایی و رهبری ناس است:

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۴

قرآن در همه جا و در هر مورد، تسلیم به خدا و اسلام را که دین فطرت و دین جهانی است، پیشنهاد نموده است:

﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ
وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ
وَعِيسَىٰ وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِنْ رَبِّهِمْ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۵

۱. سوره حدید، آیه ۲۵. ۲. سوره نساء، آیه ۷۹.

۳. سوره ناس، آیه ۱-۳، در قرآن مجید در ۲۴۱ مورد، کلمه ناس آمده است خواننده عزیز، خود می تواند آیاتی را که با وحدت جامعه و نظام واحد جهانی ارتباط دارد، از بین آنها استخراج نماید.

۴. سوره بقره، آیه ۱۲۴.

۵. سوره بقره، آیه ۱۳۶.

«بگویند: به خدا و آنچه به سوی ما نازل شده و آنچه به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و آنچه به موسی و عیسی داده شد و آنچه به پیغمبران از جانب پروردگارشان عطا شده، ایمان آورده‌ایم و بین احدی از آنها فرقی نمی‌گذاریم و ما مسلمانیم».

جهان یک خدا دارد و به این لحاظ واحد است، جامعه نیز باید واحد باشد؛ یعنی خدا در آن حاکم باشد و با نظام الهی و قانون الهی، سیر الهی الله داشته باشد.

مردم باید بکوشند تا در یک جامعه واحد زندگی کنند، و تعدد جوامع و افتراقات و استثمارهای موجود در آنها را ریشه کن ساخته و خود یک امت واحد گردند.

عقیده به ظهور مهدی موعود؛ یعنی عقیده به محقق شدن حکومت جهانی، عقیده به مجتمع واحد انسانی، عقیده به ملیت و قومیت همگانی و دین فطری انسانی، آخرین و بلندپایه‌ترین اجتماع انسانی در مقابل بشر است و کاروان بشریت به سوی آن نقطه می‌رود و بشر باید خواهان آن جامعه باشد.

هر کس چنین عقیده‌ای دارد، فکرش وسیع و مقصدش وسیع است. برای نفع یک جامعه، جامعه دیگر را استثمار نمی‌کند و برای سیادت یک گروه، گروه‌های دیگر را برده و بیچاره نمی‌پسندد و برای خاطر نژادی، نژاد دیگر را از حقوق انسانی محروم نمی‌سازد.

برای اینکه یک طبقه مرفه باشد، طبقات دیگر را غارت نمی‌نماید و برای اینکه مردم یک کشور، تنعم بیشتر و تجمل زیاده‌تر و عیاشی و شهوت‌رانی بیشتر نمایند، مردم کشورهای دیگر را عقب مانده نمی‌خواهد و از ترقی علم و صنعت و برخورداری آنها از مواهب و نعمت‌های خدا جلوگیری نمی‌کند.

چنان‌که می‌بینید: امروز ابرقدرتها با دیگران چنین معامله می‌نمایند و ملت‌ها و حکومت‌های ابرقدرت - بلکه ملل و حکومت‌های ضعیف هم اگر بتوانند - همه خود را می‌بینند و می‌خواهند دیگران را ببلعند.

چنان‌که یهود، خود و نژادش را "حزب برگزیده خدا" می‌شمارد و تمام افراد دیگر را که نژادشان اسرائیلی نباشد، بنده و برده و خادم یهود می‌داند.

چنان‌که نژادپرستان بی‌رحم بی‌شرف، سیاه‌پوستان را در شکنجه قرار می‌دهند، از هواپیما به زمین می‌اندازند و ابرقدرت‌هایی هم که اعلامیه حقوق بشر را امضا کرده‌اند، از این جنایت‌ها پشتیبانی می‌نمایند.

از نظر معتقدین به ظهور حضرت مهدی علیه السلام، بدترین جامعه‌ها و حکومت‌ها، جامعه‌های استعمارگر و استضعاف طلب است که باید با آنها مبارزه کرد و فکر و هدف و سازمان و رفتارشان را کوبید. این جامعه‌ها درست در قطب مخالف جامعه مورد انتظار ظهور حضرت مهدی علیه السلام هستند و از زمین تا آسمان با هم فاصله دارند. اینها جهان را

برای همه می خواهند و آنها جهان و همه را برای خود. اینها برای همه خوشبختی و سعادت می خواهند و آنها برای دیگران بدبختی و فقر و جهل. اینها بیداری و رشد فکری بشر را دوست دارند و آنها از بیداری و رشد فکری بشر بیمناک‌اند و تا بتوانند از آن جلوگیری می نمایند.

ولی هر طور هست، سرانجام ستمگران نابود می شوند و پیروزی با اهل حق است و دیوارها و فاصله‌های جغرافیایی، فرهنگی و فکری، یکی پس از دیگری از میان برداشته می شود و شرک به مظاهر گوناگونش که در اجتماعات متعدد و مختلف به صورت وطن پرستی،^۱

۱. گاهی می‌گوییم: "وطن دوستی" و مقصود این است که هر کسی برای عمران آب و خاک و شهر و دیاری که در آن بزرگ شده و پرورش یافته، کوشش کند، به انبای وطن خود خدمت کند، برای پیشرفت عملی، صنعتی و ترقی اجتماعی آنها تلاش نماید. این نوع وطن دوستی بسیار پسندیده است.

انسان مدیون اجتماعی است که در آن پرورش یافته و اگر دین خود را به آن ادا نکند، خائن است. این نوع وطن دوستی، معنایش کوشش برای برتر بودن شهر و زادگاه خود، بر شهر برادر دیگر و بی تفاوت بودن نسبت به آنها، یا استثمار آنها نیست.

گاهی می‌گویند: «وطن پرستی» و غرضشان کوشش برای بیشتر بهره‌مند گردانیدن یک جامعه است، هر چند که به بیچاره کردن و استثمار جامعه دیگری منتهی شود. یا غرضشان نگاه داشتن یک رژیم یا حکومت یک شخص یا غرض‌های کشیف دیگر است. این‌گونه وطن پرستی است که از مظاهر شرک بوده و ترویج و دفاع از آن پوچ و بیهوده می‌باشد.

گاهی یک نفر سرباز، برای اینکه حمله گروهی متجاوز و غارتگر را از جامعه و وطنش دفع کند، فداکاری می‌کند. این کار، اگر وطن دوستی نامیده شود یا اسم دیگری داشته باشد، افتخار است. گاهی هم یک نفر جنگ می‌کند، سرسختی نشان می‌دهد، برای اینکه تجاوز کند و قلمرو حکومت یک فرد یا یک رژیم فاسد را گسترش دهد، یا فلان حزب

نژادپرستی، فردپرستی جلوه دارد، به توحید تبدیل می شود و سرانجام آن موحد حقیقی، آن یگانه وارث ابراهیم بت شکن و فرزند عزیز و گرامی پیامبر اکرم، حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف - را استقرار می دهد.

مردمی که منتظر مهدی و تشکیل جامعه واحد جهانی هستند، باید فکرشان نسبت به سازمان جهان روشن باشد و ملتفت باشند که این عقیده، آنها را به سوی چه هدفی می برد. این پراکندگی هایی که در جهان کنونی اسلام است، مخالف روح اسلام و دعوت قرآن است و نمی توان آنها را شرعی و اسلامی شمرد؛ چون برنامه اسلام، یکی شدن جامعه و جهانی شدن آن است و اکنون اگرچه اسلام، گسترش نیافته است، باید جامعه اسلامی موجود، نمونه آن جامعه جهانی باشد.

سراسر جهان اسلام کنونی هم باید یک شکل حکومت، یک شعار و یک روز عید، یک تاریخ و یک قانون داشته باشند. و این سرزمین های پهناور حجاز، نجد، تهامه، یمن، اردن، سوریه، لبنان، فلسطین، مصر،

↔ و فلان حاکم را بر مردم تحمیل کند، این کار اگر هم وطن دوستی نامیده شود، جنایت است.

چنان که به عکس، گاهی شما کالای یک منطقه را نمی خرید، برای اینکه می بینید در آنجا سرمایه داری رشد یافته و آنها قصد استثمار دارند و می خواهند شما را غارت کنند و هرچه بیشتر بدوشند و یا با نفوذ اقتصادی بر شما مسلط گردند، خود را قوی و شما را ضعیف سازند و برابری انسانی را از بین ببرند. اینجا باید مبارزه کرد، باید کالا را نخرید و مبارزه منفی را ادامه داد، باید خودتان دست به کار شوید از آب و نان خود هم اگر کم گذارید، مؤسسات صنعتی بسازید و خود را از آنان بی نیاز نمایید.

لیبی، تونس، الجزایر، سودان، عمان، کویت، بحرین، ایران، افغان، قفقاز، ترکستان، ترکیه، پاکستان، بنگلادش، مالزی، اندونزی و نقاط دیگر، همه باید دید واحد باشند که هیچ یک آنها از دیگری جدا نبوده و این اختلافات در بین آنها نباشد.

ظهور حضرت مهدی علیه السلام کاملاً با این وحدت جامعه ارتباط دارد و آیات و روایات، این نوید را داده‌اند و اوضاع جهان نیز، آماده شدن جهان را از هر جهت برای آن حکومت جهانی نوید می‌دهد. حکومتی که شاید عملی شدن آن در چهارده قرن پیش، یک محال عادی بود؛ زیرا با نقص وسایل ارتباط در آن زمان، اداره جهان در زیر یک پرچم و یک حکومت غیر ممکن به نظر می‌رسید.

در عصر صدر اسلام، حکومت‌های به ظاهر اسلامی آن زمان که بر ممالک گسترده، تحت لوای اسلام و به نام اسلام حکومت یافتند، امکان با الهام از تعالیم اسلام این وحدت را ثابت کردند، در حالی که وسایل ارتباط جمعی که هم اکنون توسط آنها، تمام عالم به منزله یک مملکت و بلکه یک شهر شده است، امکان آن حکومت موعود را بیشتر کرده است و تا بدانجا که بسیاری از مردان مشهور دنیا هم از آن سخن می‌گویند و آن را به عنوان یک طرح مهم و ممکن و علاج نابسامانی‌ها پذیرفته‌اند.

آینده هرچه بشود، هرچه اتفاق افتد؛ جنگ یا صلح، به سوی این هدف نزدیک‌تر و نزدیک‌تر خواهد شد.

رابطه عقیده به ظهور حضرت ﷺ با وحدت و حکومت جهانی ■ ۳۳

در حدیث آمده است:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ، لَا يَبْقَى أَرْضٌ إِلَّا نُودِيَ فِيهَا شَهَادَةٌ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»؛^۱

«وقتی حضرت قائم ﷺ قیام فرماید، زمینی باقی نمی ماند مگر

آنکه در آن ندای شود به شهادت لا اله الا الله و محمداً رسول الله».

۱. ینابیع المودة، ص ۴۲۱؛ منتخب الاثر، ف ۲، ب ۳۵-۳.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با مساوات اسلامی

اسلام دین مساوات، دین برابری، دین حقوق بشر، و منشور آزادی و کرامت و فضیلت و شرف و احترام انسان است.

اسلام آزادی و مساوات واقعی را اعلام کرد. قدر و ارزش انسان از نظر اسلام عزیز است، او موجودی است که مورد تکریم خدا قرار گرفته و در نیکوترین تقویم و کامل‌ترین آفرینش، آفریده شده است. انسان بزرگ‌ترین حجّت‌های خدا و خلاصه تمام عوالم و دارای عالی‌ترین لیاقت و استعداد است.

از نظر اسلام، انسان‌ها در هر کجا که زندگی کنند و در هر قاره‌ای که باشند و به هر زبانی که سخن بگویند، هر نژاد و جنس و رنگی که داشته باشند، عضو یک خانواده و از یک اصل و یک پدر و مادر می‌باشند و در کرامت انسانی برابرند.

تکلیف الهی و مسؤولیت، متوجّه انسان است و در خطاب‌هایی مثل "یا ایها الناس" و "یا بنی آدم" که در قرآن مجید آمده است، انسان‌ها به طور مساوی مخاطب گردیده‌اند.

قرآن مجید افتخار و امتیاز نژادی، فامیلی، قبیله‌ای و این‌گونه مشخصات ظاهری مثل رنگ و زبان را صریحاً رد فرموده، از جمله در این آیه می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾؛^۱

«ای مردم، ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم برای اینکه یکدیگر را بشناسید. به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شما است.»

و از حضرت رسول خدا ﷺ روایت است که در حجّة الوداع فرمود:

«أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ وَأَنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ. أَلَا لَا فَضْلَ لِعَرَبِيٍّ عَلَيَّ عَجَمِيٍّ وَلَا لِعَجَمِيٍّ عَلَيَّ عَرَبِيٍّ، وَلَا لِأَحْمَرٍ عَلَيَّ أَسْوَدٍ، وَلَا لِأَسْوَدٍ عَلَيَّ أَحْمَرٍ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ»؛

«ای مردم! آگاه باشید همانا پروردگار شما یکی است و پدر شما یکی است و آگاه باشید از برای عربی بر غیر عرب فضلی نیست و از برای غیر عرب بر عرب برتری نیست و سرخ‌پوست را بر سیاه‌پوست و سیاه‌پوست را بر سرخ‌پوست فضل و برتری جز به تقوا نیست.»

در احکام اسلام، از عبادات و معاملات و دیات و قصاص و حدود و قضا و غیره، این مساوات اجتماعی ملاحظه شده است و فرقی بین سفید و سیاه، فقیر و غنی، شاه و رعیت و جاهل و عالم نیست. اگر کسی علیه رئیس مملکت و خلیفه وقت شکایتی داشته باشد، شکایت او در دادگاه شرعی عادی که به محاکمات همه رسیدگی می‌نمایند طرح می‌شود و آن رئیس مانند یک فرد عادی به محاکمه احضار می‌گردد و در مجلس محاکمه در کنار خصم خود می‌نشیند. و اگر مدعی هم رئیس مملکت یا بزرگ‌ترین مقامات ارتشی یا هر شخصیت دیگر باشد، باید به وسیله طرح دعوی در محکمه ادعا کند و نمی‌تواند با زور شخصی، حق خود را از کسی بگیرد. یا اگر بین ورثه یک نفر، پادشاهی باشد، مثل سایر ورثه ارث می‌برد. یا اگر پادشاهی، قاتل باشد و مقتول فردی از افراد مسلمانان باشد، ورثه مقتول می‌توانند او را قصاص نمایند.

یکی از جریان‌های سوئی که عوامل سیاسی موجب آن شد، این بود که خالد بن ولید را با اینکه مرتکب قتل مالک بن نویره گردید و بازوجه او به زور در عده هم‌بستر گشت، از قصاص و حد شرعی معاف نمودند و به حق ورثه او ترتیب اثر ندادند.

و همچنین از مطاعن مهم یکی این بود که عثمان نیز "عبیدالله بن عمر" (قاتل هر مزان) را به ملاحظه اینکه پسر «عمر بن الخطاب» است، از قصاص معاف کرد و نه ابوبکر و نه عثمان، به اعتراض صحابه در این قانون شکنی اعتنا نمودند.

این اعمال و این گونه سوء استفاده‌ها از مقام، مخالف روح مساوات اسلام است.

امیرالمؤمنین ﷺ در وصیت خود، هنگامی که از "ابن ملجم" ضربت خورده بود، به بنی عبدالمطلب سفارش فرمود:

«يا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ! لَا أُلْفِيَنَّكُمْ تَخْوِضُونَ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ
خَوْضاً تَقُولُونَ قَتَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا لَا تَقْتُلُنَّ بِي إِلَّا
قَاتِلِي»^۱

«ای فرزندان عبدالمطلب، نیابم شما را (که به اسم خون‌خواهی از من) خون مسلمانان را بریزید و بگویید امیرالمؤمنین کشته شده است (و او یک فرد عادی نیست) آگاه باشید البته برای قتل من، غیر از قاتل مرا نکشید».

می‌گویند: یک روز عمر از صحابه پرسید: چه می‌گویید اگر امیرالمؤمنین (مقصودش خودش بود) مردی را ببیند که زنا می‌کند؟
علی ﷺ فرمود: باید چهار نفر شاهد بیاورد و الا مانند سایر مسلمانان حدّ قذف بر او جاری می‌شود.^۲

اسلام، حقّ غایب و سفیه و مجنون و بلکه جنین را برابر یک فرد کامل، حفظ فرموده است.

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه شماره ۴۷.

۲. کتاب حقوق الانسان، ص ۲۷؛ شاید عمر می‌خواست با این پرسش، از اصحاب اختیار بگیرد و به اسم اجماع، یک قدرت فوق العاده‌ای که همه از او بیمناک شوند به دست آورد؛ اما علی ﷺ در این موقع حساس، مانع از ظهور این بدعت شد و اعلام کرد حکام و امرای این اختیار را ندارند، و عمر هم نتوانست چیزی بگوید.

در نماز جماعت که در شبانه روز، پنج مرتبه تشکیل می‌شود، این مساوات در ضمن پرستش خدا جلوه می‌کند. صف اول به افراد یا طبقاتی اختصاص ندارد، هر کس زودتر حضور یابد، در صف مقدم قرار می‌گیرد. گاهی سرباز یا سیاه پوست، در صف اول و فرمانده لشکر و یا سفید پوست در صف آخر، پشت سر هم می‌ایستند.

در مسجد نیز نابرابری نیست و مکان و اطاق درجه یک و دو وجود ندارد، و هر کس در هر مکانی از مسجد نشست، احدی نمی‌تواند او را از آن مکان بردارد.

در حج که یکی از بزرگ‌ترین فرایض و شعائر اسلام است، جلوه این مساوات، بسیار چشم‌گیر و حساس است. آنجا دیگر تمام امتیازات از بین می‌رود و مکتب بی‌امتیازی و برابری و مساوات باز می‌شود.

در طواف و سعی و وقوف عرفات و مشعر و اعمال منی، هیچ اثر و خبری از امتیازات و تشریفات پوچ و مقامات و مشاغل نیست. هر فرد است و خودش و گوشت و پوست و استخوانش و ارزش واقعی انسانی‌اش که خدا از آن آگاه است، هیچ رابطه‌ای غیر از رابطه اخوت اسلامی و پرستش خدا نیست، همه به هم کمک می‌دهند و به هم تواضع می‌نمایند و در سلام به یکدیگر پیشی می‌گیرند.

این اجتماعی است که محبوب خدا است و الگوی یک اجتماع فاضل و انسانی است. کسانی که در این اجتماع شرکت می‌کنند، باید پس از بازگشت، آن برنامه را در اجتماع شهر و کشور و منطقه خود

ادامه دهند و اجتماع خود را بر این اساس و مشابه آن اجتماع روحانی بسازند.

در آغاز اسلام که هنوز مردم به مساوات اسلام آشنایی نداشته و شکستن طلسم آن عادات ناروا و نشستن با فقرا و زیردستان بر ایشان کاری دشوار بود، گروهی مانند "عینه بن حصین" و "اقرع بن حابس" از کسانی که در ردیف سران آنان شمرده می شدند، به پیغمبر ﷺ پیشنهاد کردند که به آن حضرت، در صدر مجلس بنشیند (آن کاری که پیغمبر تا زنده بود از آن دوری می نمود) و سلمان، ابوذر، صهیب، عمار، خباب و هم قطارانش از فقرای مؤمنین را که لباس های پشمی پوشیده بودند، از خود دور کند تا ما با تو بنشینیم و از تو فرا بگیریم. مانعی بین ما غیر از این افراد نیست!

وقتی این پیشنهاد را که مخالف روح دعوت اسلام بود، عرضه داشتند، خدای متعال این آیه را نازل فرمود:

﴿وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاوَةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا﴾^۱

«و شکیبا بدار خود را با آنان که پروردگارشان را در بامداد

و شبانگاه می خوانند و رضای او را می خواهند، و چشمانت را از آنها برمدار در حالی که زینت زندگی دنیا را بخواهی و از کسی پیروی مکن که دلش را از یاد خودمان غافل کردیم و پیروی هوای خود را کرد و کارش تباه گردید».

وقتی این آیه نازل شد، پیغمبر اکرم برخاست و به طلب یاران پشمینه پوش خود آمد، آنان را در آخر مسجد یافت که به یاد خدا مشغول بودند، پیغمبر فرمود:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُمِثْنِي حَتَّى أَمَرَنِي أَنْ أَضْبِرَ نَفْسِي مَعَ رِجَالٍ مِنْ أُمَّتِي مَعَكُمْ الْمَحْيَا وَمَعَكُمْ الْمَمَاتُ»^۱

«حمد خدای راست که مرا از این دنیا نبرد تا امر فرمود که با مردانی از امتم خود را شکیبا بدارم با شما زندگی و با شما مرگ است».

در "سفینه البحار" ذیل لغت "فقر" روایت کرده است: مردی توانگر که جامه‌ای پاکیزه دربر داشت، به محضر رسول خدا ﷺ شرفیاب شد و نزد آن حضرت نشست، مرد فقیری که جامه‌ای چرکین داشت، آمد و در کنار توانگر نشست. توانگر لباس خود را برگرفت. پیامبر عزیز اسلام به او فرمود: بیم کردی از فقر او چیزی به تو برسد؟ عرض کرد: نه.

۱. تفسیر مجمع البیان، ج ۴، چاپ بیروت، ص ۱۴۹.

فرمود: پس ترسیدی که لباس تو را چرکین سازد؟

عرض کرد: نه.

فرمود: پس چه چیز تو را بر آن داشت که این گونه رفتار کردی؟

عرض کرد: ای پیغمبر خدا! مرا قرینی (شیطانی) است که هر کار

زشتی را برای من زینت می دهد و هر کار نیک را ناستوده و قبیح جلوه

می دهد، من نصف مال خود را برای این شخص قرار دادم.

رسول خدا به فقیر فرمود: آیا می پذیری؟

عرض کرد: نه.

توانگر پرسید: چرا؟

فقیر گفت: می ترسم بر من نیز داخل شود آنچه بر تو داخل گردیده است.

یکی از نشانه های این گونه مساوات و تساوی همگان در برابر

قانون، قانون امر به معروف و نهی از منکر است. به موجب این قانون،

هر فردی نه فقط حق دارد دیگری را - هر کس و صاحب هر مقام

و رتبه ای که باشد - با شرایط مقرر، امر به معروف و نهی از منکر نماید؛

بلکه این کار بر او واجب است.

قرآن مجید می فرماید:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ

بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ؛^۱

«مردان مؤمن و بانوان مؤمنه همه یار و دوستدار یکدیگرند.

امر به معروف می نمایند و نهی از منکر می کنند».

و به قدری این حق نظارت همگان بر اجرای قوانین و امر به

معروف و نهی از منکر، اهمیت و فضیلت دارد که امیرالمؤمنین علیه السلام

می فرماید:

«وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ

بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتُهُ فِي بَحْرِ لُجِّي»^۱

«تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا، در برابر امر به

معروف و نهی از منکر مانند قطره‌ای از آب دهن در برابر

دریایی موج می باشد».

مختصر سخن این است: اسلام یگانه دینی است که مساوات صحیح

را در جهان برقرار کرد و افرادی مؤمن به این مساوات را در تمام اعصار

و ادوار در مکتب تربیتی خود پرورش داد و شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله

اولین کسی بود که بیش از همگان، اصول مساوات را در غزوات

و مناسبات دیگر رعایت می فرمود.

یکی از علل مهم پیشرفت و پیروزی مسلمانان در صدر اسلام که

ملل بزرگی مثل ایران و روم را فتح کردند، همین مساوات اسلامی بود

که کشورها و ملت‌های آن زمان، هرگز تصور آن را هم نمی کردند.

این مساوات، ملت‌هایی را که گرفتار آن نابرابری‌ها بودند و از کرامت انسانی در آنها خبری نبود، چنان شیفته اسلام کرده بود که به هر کجا سپاه اسلام روی می‌آورد، پیش از فتح نظامی، دل‌های مردم فتح شده بود و مردم، نوید انقلاب آزادی بخش اسلام را انتظار می‌کشیدند و در جنگ با سپاه مسلمانان مقاومت نمی‌کردند.

ایرانی، این جنگ را با قیصر و سپاه بیگانه نمی‌دید، جنگ با آزادی خودش و با اعلان ارزش انسانی خود می‌دید.

اگر اسلام فاتح نمی‌شد، همان رسوم و همان نابرابری‌ها و همان بی‌احترامی‌ها به حقوق انسانی ادامه می‌یافت. تمام آن تبعیضات و آن کاخ تیسفون و آن تجمّلات که چشم بشر را خیره می‌کرد، روزافزون می‌شد. هر ملت هوشیاری آنگاه که صدای الغای این برنامه‌ها را به گوش دل بشنود، از اعلام مساوات در بین ملت استقبال خواهد کرد. اگر او را به زور، به میدان جنگ ببرند، نمی‌تواند آن‌گونه بجنگد که طرف مقابل را شکست بدهد؛ چون شکست طرف مقابل، شکست واقعی خود او است.

البته علل دیگری نیز در بین بود؛ ولی به نظر ما، علت عمده پیروزی مسلمانان در صدر اسلام، قوّت تعالیم توحیدی اسلام و تأثیر تربیت رسول خدا ﷺ و نفوذ قرآن در قلوب و توجه گروه‌های بسیاری از کشورهای فتح شده به اصول عالی و هدف‌های مقدّس اسلام بود که در اینجا نمی‌خواهم این موضوع را به تفصیل مطرح کنم.

اجمالاً مسأله مساوات اسلام، فوق العاده جالب و جاذب بوده و بر تجلی جمال اسلام نیز افزوده است. ریشه این مساوات از توحید اسلام آب می خورد و این مساوات یکی از میوه های لذیذ و شیرین درخت توحید است.

نظام امامت که یگانه نظام و رژیم الهی است، این مساوات را اجرا می نماید و از تقدّم و تأخرهای بی جا و تبعیضات ظالمانه جلوگیری می کند و همه را به یک چشم می نگرد.

چنان که برنامه آن در عصر رسول خدا ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام به دنیا عرضه شد و حدود و کیفرها به طور مساوی اجرا می گردید و در قضایای متعدد، مثل قضیه "فاطمه مخزومیه" همه دانستند که تبعیض در اجرای حدود امکان پذیر نیست، و حدود شرعی و قوانین علیه هر کس و هر مقام که باشد، بدون هیچ گونه استثنایی اجرا می شود.

چنان که در عصر امیرالمؤمنین علیه السلام، در موارد متعدد مانند شرب خمر "نجاشی شاعر" در ماه مبارک رمضان نیز این برنامه معلوم گردید که حدود و تعزیرات اجرا می شود، اگرچه در حق یک نفر شاعر مذهبی باشد که شعر و زبانش برای تحریک و تهییج مردم به جهاد و مبارزه با دشمن، کار هزارها سرباز را بنماید، نه شفاعتی پذیرفته می شود و نه جاه و اعتبار ظاهری افراد اثری دارد.

نظام امامت و مساوات اسلامی در زمان ظهور حضرت ولی امر، صاحب الزمان - ارواحنا فداه - توسط آن حضرت در روی کره زمین

و بین تمام ملل و اقوام و نژادها و مرد و زن و کوچک و بزرگ استقرار می‌یابد و ظهور آن حضرت، که ظهور مطلق و تمام عیار اسلام است، ظهور مساوات جهانی اسلام نیز خواهد بود.

عقیده به حکومت مهدی ﷺ؛ یعنی عقیده به مساوات و برابری انسانی و اسلامی که معتقد به مساوات باید آن را در ایام غیبت ایشان، در هر سطحی که ممکن است اجرا کند؛ در خانواده، کوی و محله، شهر و مملکت، مطب دکتر، دکان نانوائی و گوشت فروشی، مسجد و اداره، خرید و فروش،^۱ محل کار و پیشه، همه جا و همه جا حتی در سلام و تواضع، مساوات اسلامی و ترک تبعیض را باید اجرا نماید.

معتقد به ظهور مساوات اسلام و ظهور مجری واقعی آن (حضرت مهدی ﷺ) از نابرابری‌ها رنج می‌برد و از تبعیضات متنفر است و با واگذارن کارها به ناهلان که یک تبعیض بسیار خطرناک است، تا می‌تواند مبارزه می‌نماید.^۲

پس طبع این عقیده اقتضا دارد که معتقدین به ظهور امام ﷺ مراعات مساوات اسلامی را در بین خود و دیگران بنمایند و معتقد به این ظهور، مساوات خواه باشد.

۱. یکی از دستورات اسلام که از آن می‌توان دستورات مهم‌تر و کلی‌تر در مورد مساوات را به دست آورد، این است که فروشنده بین مشتریان فرق نگذارد که به یک نفر جنس را ارزان‌تر بفروشد و به دیگری به قیمت متعارف بدهد، مگر آنکه خریدار، اهل تقوا باشد. در این صورت هم مستحب است که خریدار این تبعیض را قبول نکند.

۲. یکی از علایم ظهور، تزییع است که در احادیث به واگذاری کارها به ناهلان تفسیر شده است.

اگر ما ببینیم بین مللی که به اسلام معتقد نیستند و دینی هم که دارند آنها را به مساوات نمی خوانند، در بعضی زمینه‌ها و برخی موارد، رعایت مساوات می شود (هرچند در موارد مهم، مساوات و حقوق، فقط از جانب آنها مورد حمله و تجاوز است) و ما فاقد آن هستیم، باید علت آن را جستجو کنیم و ببینیم چرا عمل ما عقیده ما را تأیید نمی کند و چرا به لوازم نظام امامت که هم اکنون برقرار است، ملتزم نمی باشیم؟ شیعه که معتقد به این نظام و آن ظهور کلی است، باید اجتماعش نمونه و معرف مساوات اسلامی باشد و نظامی که رهبری آن با حضرت بقیة الله - ارواحنا فداه - است، به مساواتش، به عدالتش، به فضیلتش به دنیا نشان دهد؛ زیرا دین یک وظیفه، یک تعهد و یک مسئولیت بزرگ است و اعتقاد به ظهور مساوات اسلامی و ظهور صاحب الزمان عجل الله فرجه بدون انجام عملی آن و بدون مساوات خواهی عملی، وفای به این تعهد و عمل به این وظیفه و توجه به این مسئولیت نمی باشد.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با عدالت اجتماعی و زمامداری

عدالت از تعالیم و اصول مهم و اهداف عمده دعوت اسلام است که آیات قرآن مجید و احادیث شریفه با کمال تأکید و صراحت، همه را به آن مأمور و متعهد اجرای آن ساخته است.

از جمله در سوره مائده می فرماید:

﴿اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى﴾^۱

«عدالت ورزید که عدل به تقوا نزدیک تر است».

و در سوره انعام می فرماید:

﴿وَإِذَا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا﴾^۲

«وقتی سخن گفتید، به عدالت سخن بگویید».

و در سوره نحل می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۳

«خداوند متعال امر می فرماید به عدل و احسان».

۲. سوره انعام، آیه ۱۵۲.

۱. سوره مائده، آیه ۸.

۳. سوره نحل، آیه ۹۰.

در نهج البلاغه حکمت ۳۷۴، پس از آنکه امر به معروف و نهی از منکر را (چنان که در فصل رابطه عقیده به ظهور، یا مساوات اسلامی با آن تأکید بیان نقل کردیم) بیان نموده، می فرماید:

«وَأَفْضَلُ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ كَلِمَةٌ عَدْلٍ عِنْدَ إِمَامٍ جَائِرٍ»؛

«برتر از امام به معروف و نهی از منکر، سخن عدل است که در حضور پیشوا و زمامدار ستمکار گفته شود».

و نیز حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آغاز خلافت ظاهری - چنان که در نهج البلاغه است - روش صریح خود را در اجرای عدالت چنین اعلام می نماید:

آگاه باشید هر زمینی که عثمان (از اموال متعلق به حکومت اسلامی که عواید آن باید صرف مصالح مسلمین و رفع حوائج نیازمندان گردد) به کسی بخشیده باشد و هر مالی را از مال خدا اعطا کرده باشد، به بیت المال برگردانده می شود، برای اینکه حقّ قدیم است (یعنی با اساس و باریشه و سابقه است) و چیزی حقّ را باطل نمی کند.

اگر بیابم آن اموال عمومی را (که عثمان بخشیده است) در حالی که مهر زنان کرده باشند، یا کنیزان را با آن خریده باشند، آن را به بیت المال برمی گردانم که در عدل، وسعت و گشایش است و آن کس که عدل بر او تنگ باشد، ظلم بر او تنگ تر خواهد بود».

از آن حضرت روایت است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّةٌ لَا يُؤْخَذُ لِلضَّعِيفِ فِيهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِيِّ غَيْرَ مُتَّعِجٍ»^۱

«هرگز پاک و مقدس نشود امت و مردمی که در آنها حق ضعیف از قوی بدون ترس گرفته نشود».

برای درک و فهم ابعاد این عدالت اجتماعی، مطالعه سیره و روش رسول اکرم ﷺ و حضرت علی علیه السلام را باید راهنما قرار داد. از این مطالعه دانسته می شود که روابط افراد با حکومت و روابط حکومت با افراد باید چگونه باشد.

روابط پیغمبر اکرم ﷺ با اصحابش، باضعفای مردم، با همه افراد عادی بود. نقل کرده اند: شخصی در خدمت آن حضرت سخن می گفت، مهابت محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله او را فرا گرفت. پیامبر عزیز اسلام فرمود: آسان باد بر تو! (بر خود آسان بگیر) که من پادشاه نیستم، من پسر زنی از قریش هستم که گوشت خشکیده می خورد». در خبر است که فرمود:

«مَنْ سَرَّهُ أَنْ يُمَثَّلَ لَهُ الرِّجَالُ قِيَامًا، فَلْيَتَّبِعْ مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»؛

«هر کس شاد می گردد از اینکه مردان برایش به پا خیزند و بایستند در حالی که او نشسته باشد، جایگاه خود را از آتش بگیرد».

در آن هنگامی که در روم و ایران، حاکم و سلطان، مالک الرقاب مطلق رعیت بود و هیچ قانون و قاعده‌ای رابطه حاکم را با رعیت کنترل نمی‌کرد و رعیت مکلف به خدمت حاکم بود و منطق این قدرت و تسلط، منطق فرعونی «أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى» بود. خدا به پیغمبرش امر فرمود که خود را به مردم بشناساند:

﴿إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ﴾^۱

«همانا من بشری مانند شما هستم و به من وحی می‌شود».

علی علیه السلام کسی است که از او نقل می‌شود که فرمود: هر کس می‌خواهد نگاه کند به یک نفر از اهل آتش، نگاه کند به مردی که نشسته است و در حضور او جمعی (به حال احترام) ایستاده‌اند. وقتی حضرت به جهاد اهل شام می‌رفتند، دهقانان "انبار" آن حضرت را دیدند، از مراکب خود پیاده شدند و جلو امیرالمؤمنین به شتاب می‌رفتند. حضرت فرمود:

«مَا هَذَا الَّذِي صَنَعْتُمُوهُ»^۲

«این چه کاری است که انجام می‌دهید؟»

گفتند: عادتی است که به آن امیران خود را تعظیم می‌کنیم. فرمود: به خدا سوگند! امیران شما از این سود نمی‌برند و شما در دنیا خود را در زحمت و در آخرت در شقاوت قرار می‌دهید.

۱. سوره کهف، آیه ۱۱۰.

۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، کلمات قصار ۳۶.

وقتی "حرب بن شرحبیل شمامی" پیاده در رکاب حضرت می‌رفت و او را مشایعت می‌کرد، امام علیه السلام فرمود: بازگرد که پیاده بودن مثل تو با مثل من، برای والی فتنه و برای مؤمن موجب ذلت است.

یکی از اسناد مهم و یگانه دستور العمل زمامداری و برنامه عدالت اجتماعی، عهدنامه حضرت مولا است که برای مالک اشتر - علیه الرحمة - نوشت. منشوری عالی‌تر و دقیق‌تر از این عهدنامه و موادی که امام علیه السلام در آن بیان فرموده، نیست.^۱ حقوق همه طبقات و انسان‌ها در این عهدنامه مطرح شده و تعیین گردیده است.

اگر وزارت خانه‌های تعلیم و تربیت ممالک اسلام، واقعاً بخواهند رشد فکری و اجتماعی مردم و شخصیت افراد را در برابر حکومت و مأموران آن تضمین کنند و این فاصله‌ای را که بین حکومت و مردم است، از میان بردارند، تا به جای آنکه حکومت خادم ملت باشد، مخدوم و ارباب ملت نباشد، باید این عهدنامه را جزء برنامه‌های مدارس قرار دهند و از کلمه نخست تا پایان آن، جمله به جمله، آن را در کتاب‌های درسی بنویسند و آن را شرح بدهند و به معلمان هم دستور بدهند که کاملاً مقاصد آن را به شاگردان بیاموزند. خدا می‌داند که در یک دوره، چنان وضع عوض می‌شود و سطح افکار بالا می‌رود

۱. به کتاب «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» تألیف جرج جرداق، نویسنده مسیحی که بین این عهدنامه و مواد اعلامیه حقوق بشر مقایسه کرده، علاوه بر صراحت و دقت متن و ابتکار، امتیازات دیگر این عهدنامه را یادآور شده است و به کتاب «رمضان در تاریخ» تألیف نگارنده رجوع شود.

و دهقان، کارگر، زحمتکش، کارفرما، کدخدا، حاکم، محکوم، رئیس و مرؤوس به وظایف و حقوق و اختیارات خود آشنا می‌شوند که زمینه‌ای برای رشد هیچ‌گونه استثمار و دیکتاتوری و استبداد در جامعه باقی نخواهد ماند و بی‌عدالتی‌ها و فرعونیت‌ها و تملق‌ها و تعظیم‌ها همه از بین خواهد رفت. از جمله مواد عهدنامه این است:

«وَلْيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ أَوْسَطُهَا فِي الْحَقِّ وَأَعَمُّهَا فِي الْعَدْلِ وَأَجْمَعُهَا لِرِضَى الرَّعِيَّةِ؛ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّةِ يُجْحِفُ بِرِضَى الْخَاصَّةِ. وَإِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّةِ يُغْتَفَرُ مَعَ رِضَى الْعَامَّةِ»؛^۱

«باید محبوب‌ترین کارها به سوی تو، کاری باشد که در راه حق (و پرهیز از افراط و تفریط) میانه‌تر و در عدل همگانی‌تر، و برای خوشنودی رعیت جامع‌تر باشد؛ زیرا خشم همگان، خوشنودی خاصه و اختصاص دارندگان را از میان می‌برد و خشم خاصه با رعایت خوشنودی عموم تدارک می‌گردد. (یعنی آنچه لازم است رعایت شود، رضایت عامه مردم است و با رضایت عامه، به خشم خاصه نباید توجه کرد)».

و باز در فراز دیگری از این عهدنامه می‌فرماید:

«وَإِنَّمَا عِمَادُ الدِّينِ وَجِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَالْعُدَّةُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّةِ مِنْ الْأُمَّةِ فَلْيَكُنْ صِفُوكَ لَهُمْ وَمِثْلِكَ مَعَهُمْ»؛

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، عهدنامه مالک اشتر.

«همانا ستون دین و جماعت مسلمانان و وسیله پیروزی بر دشمنان، جمعیت و عامه است (که باید روی آنها حساب کارها را کرد) پس باید توجه تو به ایشان و میل تو به ایشان باشد.»

مواد این عهدنامه بسیار است و هر یک از دیگری ارزنده تر و در جای خود حساس تر است که باید شخص، با توجه به شرح هایی که بر این عهدنامه نوشته شده است، به دقت آن را مطالعه نماید تا بفهمد در حدود چهارده قرن پیش، امام علیه السلام چه اصول عالی و بلندپایه ای را به بشریت عرضه داشته و چه حقوقی را برای مردم در برابر مسؤولان امور قائل بوده است که در دموکراسی ترین کشورهای جهان در عصر ما، هنوز هم برقرار نشده است؟ در یکی از نامه ها که حضرت مولی علیه السلام به یکی از والیان امور مرقوم فرموده است، دستور می دهد:

«وَ اخْفِضْ لِلرَّعِيَّةِ جَنَاحَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ اَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ اَسِرْ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَةِ وَ النَّظَرَةِ وَ الْاِشَارَةِ وَ التَّحِيَّةِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ وَ لَا يَيْئَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ»^۱

«برای رعیت، بال تواضع و فروتنی را فرو آر و رویت را بر ایشان گشاده ساز، نرمی به آنها اظهار کن و در نگاه و اشاره

۱. نهج البلاغه، صبحی صالح، نامه ۴۶.

و درود، بین آنها به مساوات رفتار کن، تا بزرگان به ظلم تو طمع نکنند و ضعیفان از عدل تو مأیوس نگردند».

در نهج البلاغه، به خصوص روی اصل عدالت اجتماعی و حسن رابطه حاکم و مسئولان امور با مردم، تأکیدات بلیغ شده و تعلیمات حضرت علی علیه السلام هدف‌های اسلام را در نظام حکومت و اجتماع اعلام می‌دارد که از جمله مراجعه شود به خطبه ۲۱۴: «أَمَّا بَعْدُ: فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لِي عَلَيْكُمْ حَقًّا بِوِلَايَةِ أَمْرِكُمْ» و به خطبه ۲۲۲: «وَاللَّهِ لَأَنَّ أُبَيْتَ عَلِيٍّ حَسَبَ السَّعْدَانِ مُسَهَّدًا» و به نامه آن حضرت به عثمان بن حنیف و خطبه‌ها و نامه‌های دیگر.

این عدالت، هدف اسلام، هدف قرآن، هدف مکتب حضرت محمد صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام و هدف ظهور خاتم الاوصیا حضرت مهدی علیه السلام است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام عدالت را در فرصتی کوتاه و در یک بعد زمانی و مکانی محدود، به مردم نشان دادند و چهره مطلق و جامع و کاملش، به وسیله حضرت مهدی علیه السلام آشکار می‌گردد و از بارزترین و روشن‌ترین صفات و علایم، مهدی موعود است که در بیش از صد حدیث، آن رهبر دادگستر به این صفت (عدالت گستری) توصیف و معرفی شده است.

در نظام امامت، حاکم در برابر پرخوری ستمگران و گرسنگی مظلومان و افراط و تفریطی که در امور واقع شود، مسؤول است.

علی علیه السلام این مسئولیت را در خطبه «شقیه» چنین اعلام می‌دارد:

«أَمَّا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ لَوْلَا حُضُورُ الْحَاضِرِ
وَقِيَامُ الْحُجَّةِ بِوُجُودِ النَّاصِرِ وَمَا أَخَذَ اللَّهُ عَلَى الْعُلَمَاءِ
أَلَّا يُقَارُوا عَلَى كِظَّةِ ظَالِمٍ وَلَا سَنَبِ مَظْلُومٍ لِأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا
عَلَى غَارِبِهَا»؛

«سوگند به آن کس که دانه را شکافت و بشر را آفرید، اگر حضور مردمی که حاضر گردیدند، نبود و حجت به وجود ناصر قائم نمی‌گشت، و عهدی که خدا بر علما گرفته، نبود که بر پرخوری ستمگر و گرسنگی مظلوم موافقت نکنند یا قرار و آرام نگیرند، هر آینه ریسمان حکومت را بر گردنش می‌انداختم».

نظام حکومت حضرت مهدی علیه السلام

برنامه زمامداری حضرت مهدی علیه السلام و روابط کارمندان و متصدیان امور بر اساس حق و عدالت اجتماعی و بدون هیچ‌گونه استکبار جریان خواهد یافت و به مردم چنان‌که در نهج البلاغه است:

«فَيُرِيكُمْ كَيْفَ عَدْلُ السَّيْرِ وَيُحْيِي مَيِّتَ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ»^۱

«سیره و روش دادگرانه را نشان خواهد داد و آنچه را از کتاب و سنت مرده باشد، زنده خواهد کرد».

۱. منتخب الاثر، از همین نویسنده.

در حدیث است:

«عَلَامَةُ الْمَهْدِيِّ أَنْ يَكُونَ شَدِيداً عَلَى الْعُمَّالِ»؛

«علامت مهدی علیه السلام این است که بر عمال و کارمندان حکومتی سخت گیر است».

در حدیثی از امیرالمؤمنین علیه السلام، چگونگی بیعت گرفتن حضرت مهدی علیه السلام و مواردی که بر آن بیعت خواهد گرفت، بیان شده است. از جمله این است که: دزدی نکنند، مرتکب زنا نگردند، به مسلمانی فحش و دشنام ندهند، هتک حرمت کسی را ننمایند، به خانه‌ای هجوم نبرند، کسی را به غیر حق نزنند، طلا و نقره و گندم و جو را گنج و ذخیره نکنند، مسجدی را خراب ننمایند، شراب ننوشند، خز و حریر نپوشند، کمر بند طلا نبندند، راهزنی ننمایند، راهی را ناامن نسازند، مواد غذایی را احتکار نکنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند.

بر خود نیز شرط می نماید که: مانند آنها سلوک کند، از لباسی که آنها می پوشند بپوشد، بر مرکبی مثل مرکب آنها سوار شود چنان که آنان می خواهند باشد، به اندک راضی گردد، زمین را به یاری خدا از داد پر کند چنان که از ستم پر شده باشد، خدا را چنان که حق پرستش او است عبادت کند و حاجب و دربان برای خود قرار ندهد.^۱

عقیده به این ظهور و این برنامه‌ها و این گونه رابطه‌ها، بین رعیت

۱. منتخب الاثر، بحث مربوط به امام زمان علیه السلام.

و حاکم که باید در تمام جهان مستقر گردد، میزان و معیار اسلامی بودن حکومت‌ها و زمامداری‌ها را مشخص می‌سازد و جهت و هدف تأسیس حکومت را تعیین می‌کند، و معتقد به این ظهور، برقراری این عدالت و این روابط را خواستار می‌شود، روابط استکباری و استضعافی و استعبادی را به هر شکل و صورت که باشد، رد کرده و با آن مبارزه می‌نماید.

معتقد به این ظهور و عدالت اجتماعی اسلامی، اگر مسئول و متصدی کاری باشد، خود را خدمتگزار مردم و برای مردم می‌داند و اگر از افراد عادی است، با مسؤولان امور، سلوک خود را عادی و منزله از تملق و فروتنی‌های بی‌مورد می‌سازد و از آنان توقع تبعیض و مسامحه در انجام وظیفه نمی‌کند؛ بلکه در برقراری عدالت اجتماعی با آنان همکاری می‌نماید.

رابطه عقیده به ظهور حضرت مهدی علیه السلام

با عدل و قسط

در احادیث و اخبار بسیاری که شیعه و سنی در کتاب‌های مورد اعتماد و معتبر حدیث، راجع به اوصاف و علایم و مشخصات حضرت صاحب الامر، مهدی منتظر علیه السلام روایت کرده‌اند، این نشانه و علامت، مشهور و معروف و متواتر است که زمین را پر از قسط و عدل می‌فرماید، چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد.

از جمله "احمد بن حنبل" در "مسند" و "ابوداود" در "سنن" این علامت را که از اوصاف فعلی و برنامه حکومتی آن حضرت است، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به این لفظ روایت کرده‌اند.

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطاً وَعَدْلًا كَمَا مَلِئَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا»^۱

«زمین را از قسط و عدل پر می‌کند؛ چنان‌که از ظلم و جور پر شده باشد».

۱. منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۲، ح ۵.

و در حدیث دیگر است که فرمود:

«أُبَشِّرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ! يُبْعَثُ فِي أُمَّتِي عَلَى اخْتِلَافٍ مِنَ النَّاسِ
وَزَلَايِلَ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلِثَتْ جَوْرًا
وِظُلْمًا، يَرْضَى عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يُقَسِّمُ
الْمَالَ صِحَاحًا. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا صِحَاحًا؟ قَالَ: بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ
النَّاسِ قَالَ: وَيَمْلَأُ اللَّهُ قُلُوبَ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله غِنًى وَيَسَعُهُمْ
عَدْلُهُ...»^۱

«مژده می دهم شما را به مهدی که او در امت من، به هنگام
اختلاف و سختی ها برانگیخته می شود. پس زمین را از قسط
و عدل پر می کند، همان طوری که از جور و ظلم پر شده باشد.
ساکنان آسمان و زمین از او راضی می گردند، مال را در بین
مردم به طور مساوی و برابر تقسیم می نماید و خدا دل های
امت محمد صلی الله علیه و آله را از بی نیازی پر می کند و ایشان را عدل او فرا
می گیرد».

و در حدیث دیگر است:

«فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا، كَمَا مَلِثَتْ ظُلْمًا وَجَوْرًا».^۲

و در روایت دیگر است:

«يَخْرُجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يُوَاطِئُ اسْمَهُ اسْمِي وَخُلُقُهُ خُلُقِي

۱. منتخب الاثر، ب ۱، ف ۲، ص ۱۴۷، ح ۱۴.

۲. منتخب الاثر، ب ۲، ف ۱، ص ۱۴۶، ح ۱۳.

فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ ظُلْمًا وَجَوْرًا؛^۱

«بیرون می آید مردی از اهل بیت من که اسمش، اسم من و خلقتش خلق من است، پس زمین را از عدل و قسط پر می کند، چنان که از ظلم و جور پر شده باشد».

و در حدیث دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

«لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ، لَطَوَّلَ اللَّهُ ذَلِكَ الْيَوْمَ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِي، فَيَمْلَأُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِئْتَ جَوْرًا وَظُلْمًا»؛^۲

«اگر از دنیا باقی نماند مگر یک روز، خدا آن روز را طولانی و دراز گرداند، تا بیرون آید مردی از فرزندان من، پس پر کند دنیا را از عدل و قسط، مثل آنکه از جور و ظلم پر شده باشد».

معنای احادیث فوق

شاید بسیاری معنای این احادیث را واضح بدانند و بین "قسط" و "عدل" و همچنین بین "ظلم" و "جور" مانند دو کلمه مترادف فرقی نگذارند و قسط و عدل را به داد، و ظلم و جور را به ستم ترجمه نمایند. بنابراین عطف قسط را به عدل، و ظلم را به جور، یک نوع تأکید بگیرند. ولی به نظر می رسد: در این احادیث، تمام مطلب در تأکید خلاصه نمی شود و لفظ قسط و عدل مترادف نمی باشند؛ چنان که دو کلمه مقابل آنها (جور و ظلم) نیز مترادف نیستند.

۱. منتخب الاثر، ب ۲، ف ۲، ص ۱۷۹، ح ۳.

۲. منتخب الاثر، ب ۲۵، ف ۲، ص ۲۴۷، ح ۱.

توضیح این مطلب حساس و مهم، موقوف بر بیان دو مقدمه است:

مقدمه نخست: نظام امامت، نظام عدل و قسط است

نظام امامت در آن معانی و ابعادش که با نظامات اسلامی یا نظام تمام اسلامی ارتباط دارد، حسن اجرای این نظامات را به عدل و حق عهده‌دار است.

این نظامات عبارت‌اند از: نظام فکری و اعتقادی معقول و منطقی، نظام تعادل اخلاقی، نظام متوازن اقتصادی و مالی، نظام عدل اجتماعی، نظام صحیح سیاست و اداره و حکومت، نظام معتدل ارضاء و اشباع غرایز، نظام صحیح آموزش و پرورش و نظامات دیگر.

و به عبارت دیگر: نظام امامت، نظام اجرای تمام این نظامات است و شخص امام علیه السلام نمونه اعلا و نمایش عملی و تجسم ظهور تمام برنامه‌ها و نظارات اسلامی است. و اگر این عبارت کوتاه نباشد؛ همانند آینه در برابر آفتاب که حاکی از آفتاب است، وجود امام نیز حاکی از حقیقت اسلام و معارف و نظامات اسلام است.

امامت یگانه نظامی است که استعمار و استکبار و استعمار، و استفاده‌های نامشروع را که موجب فاصله‌ها و تقسیم‌بندی‌ها و توزیع‌های غیر عادلانه است، از بین می‌برد و قسط و عدل را برقرار می‌سازد و از افراط و تفریط جلوگیری می‌نماید.

در این نظام، هم قوانینی که اساس عمل است، به عدل و حق و برقراری توازن و تعادل نظر دارد و هم حاکم و نظام حکومت و قوه

مجریه‌ای که اجرای این قوانین را به عهده دارد، از طریق عدل منحرف نمی‌گردد.

این یکی از مشخصات و معرّف این نظام است که استقرار آن، عدل مطلق و خیر و احسان برقرار می‌کند و اموال و مواد مورد نیاز، و مشاغل و مناصب را به قسط و عدل توزیع و تقسیم می‌نماید و غرایز فطری و جسمی انسان را اشباع و طغیان و سرکشی آنها را مهار می‌نماید چنان‌که بعضی آیات و احادیث به همین معانی نظر دارد؛ مثل آیه:

﴿الَّذِينَ إِِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ
وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«آنان که وقتی ایشان را در زمین قدرت و تمکن دهیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند».

و مانند این حدیث معروف که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است و علمای بزرگ در شرح و تفسیر آن، تحقیقات و توضیحات مهمی بیان داشته‌اند:

﴿اعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ، وَالرَّسُولَ بِالرِّسَالَةِ وَأُولِي الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ
بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾^۲

«خدا را به خدا و پیغمبر را به پیامبری و اولیای امر (امامان) را به امر به معروف و عدل و احسان بشناسید».

و مانند این جمله در ضمن احادیث اوصاف حضرت مهدی علیه السلام:
«يُقَسِّمُ الْمَالَ صِحَاحًا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: مَا صِحَاحًا؟ قَالَ:
بِالسَّوِيَّةِ بَيْنَ النَّاسِ»^۱

«حضرت مهدی علیه السلام مال را به طور صحیح قسمت می نماید،
مردی از معنای آن پرسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به طور مساوی
در بین مردم تقسیم می نماید».

نظام امامت، استضعاف را به هر صورت و شکلی که باشد؛ خواه به
صورت استثمار صنعتی، یا استثمار سرمایه داری، یا استثمار فردی
و جمعی، و خواه به آن استعباد یا استکبار و یا استعمار بگویند، از میان
بر می دارد و با هر نظام استضعاف گر اعلان جنگ می دهد؛ چنان که
علی علیه السلام می فرماید:

«الدَّلِيلُ عِنْدِي عَزِيزٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقَّ لَهُ، وَالْقَوِيُّ عِنْدِي
ضَعِيفٌ حَتَّى آخَذَ الْحَقَّ مِنْهُ»^۲

«ذلیل نزد من عزیز است تا حق او را بگیرم، و قوی در نزد من
ضعیف است تا حق ضعیف را از او بگیرم».

«عدی بن حاتم» در ضمن آن سخنرانی بسیار مشهور و معروفی که
در مجلس معاویه و به درخواست و اصرار او، پیرامون شخصیت

۱. منتخب الاثر، ص ۱۴۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۳۷، در این موضوع به نهج البلاغه مراجعه نمایید، تا نظام عمل
و ضد استضعاف امامت را بشناسید.

حضرت علی علیه السلام ایراد کرد (که برای هر جمله و فرازش، آن هم در چنان موقعیت حساسی، نمی توان قیمت قائل شد) و معاویه را تحت تأثیر قرار داد، می گوید:

«لَا يَخَافُ الْقَوِيُّ ظُلْمَهُ، وَلَا يَيْئَسُ الضَّعِيفُ مِنْ عَدْلِهِ»^۱

قوی و ضعیف هر دو در امان بودند، قوی از عدل علی علیه السلام نمی ترسید؛ چون می دانست هرگاه بنخواهد او (قوی که خلاف کرده) را کیفر و مجازات کند، از حدّ قانون تجاوز نمی نماید و به هوای نفس و کینه شخصی کیفر نمی دهد، ضعیف نیز از عدل او مأیوس نمی گردید؛ چون می دانست اگر تمام اقویا و زورمندان در یک صف بایستند و یک نفر ضعیف در صف دیگر، علی علیه السلام در کنار ضعیف می ایستد و از او حمایت می کند. او حاکم و زمامداری است که هرگز حقّ ضعیف را وانمی گذارد و از احقاق حقّ او صرف نظر نمی کند.

مقدمه دوم: بحثی در الفاظ مترادف

علما و محققان علم لغت و ادب می گویند: اختلاف عبارات و اسما، دلالت بر اختلاف معانی دارد و عطف کلمه‌ای بر کلمه دیگر، در صورتی صحیح است که از کلمه دوم، معنایی غیر از معنای اوّل اراده شود؛ مثلاً اگر زید لقبش عالم یا فیلسوف باشد، نمی گویند: زید و فیلسوف آمد.

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۱.

بنابراین آنچه در قرآن مجید و احادیث شریفه و کلام عرب و عجم آمده است، به هنگام عطف دو لفظ متقارب المعنی به یکدیگر از لفظ معطوف، معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده است؛ بلکه می‌گویند: محال است در لغت واحد، لفظ مختلف و معنا واحد باشد، چنان‌که بسیاری از نحویین و لغویین گمان کرده‌اند.

حتی اینکه محققان می‌گویند: موردی نداریم که حرکت دو کلمه مختلف باشد: ولی معنا واحد باشد؛ مثلاً الفاظی که بر وزن "مفعال"، "مفعل"، "فعول" و "فعال" باشند، هر کدام معنایی را افاده می‌نمایند که دیگری آن معنی را افاده نمی‌کند و فردی که محقق نباشد، گمان می‌کند تمام این صیغه‌ها، فقط مفید مبالغه می‌باشند.

وقتی اختلاف حرکات موجب اختلاف معانی باشد، به طریق اولی اختلاف کلمات باید بر اساس اختلاف معنا باشد.^۱

بنابراین در این احادیث، سطور مسلّم از "قسط" معنای "عدل" و از "عدل" معنای "قسط"، همچنین از "جور" معنای "ظلم" و از "ظلم" معنای "جور" اراده نشده است و از هر لفظ و کلمه، معنایی غیر از کلمه دیگر اراده شده است.

لذا برای فهم دقیق مقصود و معنای این احادیث و معنای این چهار کلمه، وقتی منفرداً یا با عطف به یکدیگر، در کلامی آمده باشند،

۱. رجوع شود به «الفروق اللغویة» ص ۱۳ - ۱۶، الباب الاول فی الابانة عن کون اختلاف العبارات، موجباً لاختلاف المعانی فی کل لغة.

مراجعه به کتاب‌های معتبر لغت و کلمات لغویین که به طور اختصار و به مقداری که بحث زیاد طولانی نشود لازم است.

"تاج العروس" یکی از کتب معتبر لغت است؛ در مورد کلمه "جور" می‌گوید:

«الْجَوْرُ نَقِيضُ الْعَدْلِ؛ جَارَ عَلَيْهِ يَجُورُ جَوْرًا فِي الْحُكْمِ؛ أَيِ ظَلَمَ، (وَ) الْجَوْرُ ضِدُّ الْقَصْدِ أَوْ الْمَيْلِ عَنْهُ»؛

«جور نقیض عدل و به معنای ستم در حکم کردن است و به معنای ضد میانه روی و انحراف از آن نیز آمده است».

"لسان العرب" نیز که یکی از کتاب‌های مورد اعتماد لغت است، "جور" را مانند "تاج العروس" معنا کرده است.

ابوهلال عسکری در "الفروق اللغویه" می‌گوید: جور خلاف استقامت در حکم است؛ لذا خیانت جزئی را ظلم می‌گویند، نه جور؛ اما گرفتن مالی را از صاحبش به زور و جبر، هر چند یک درهم باشد، جور می‌گویند».

معنی ظلم:

"تاج العروس" گفته است: ظلم، تصرف در ملک غیر و از حد گذشتن است.

و "لسان العرب" می‌گوید: ظلم، چیزی را در غیر جا و غیر موضع خود گذاردن است.

و راغب نیز در "مفردات" ظلم را مثل "لسان العرب" معنا نموده است.

معنی عدل:

امیرالمؤمنین علیه السلام در پاسخ این پرسش که کدام یک از عدل و جور افضل است، فرمود:

«العدل يضع الامور مواضعها»^۱

«عدل کارها را بر جای خود می‌نهد».

چنان‌که در «تاج العروس» و «لسان العرب» آمده است، عدل ضدّ جور است و آن چیزی است که در نفوس، مستقیم شمرده شد و میانه روی باشد و ترک افراط و تفریط و حکم به حقّ است. و عادل آن کسی است که هوای نفس، او را از حقّ منحرف نمی‌کند که حکم به جور بدهد.

راغب می‌گوید: عدل، تقسیم و تقسیط کردن به مساوات است؛

بنابراین روایت شده است:

«بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضُ»^۲

«آسمان‌ها و زمین، بر عدل و تقسیم مساوی و برابر برپا است که اگر در اجزا و اعضا و اشیای آن کم و زیادی بود و هر چیز و هر رکنی از آن، از آنچه باید داشته باشد، چیزی کم می‌داشت یا چیزی زیادتر بر آن بود، برپایی آسمان و زمین به هم می‌خورد».

۱. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

۲. سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۶۶.

از این عبارت معلوم می‌شود که عدل و توزیع و تقسیم برابر و متساوی به این نیست که تمام اشیا از هرچه باید داشته باشند، مانند هم داشته باشند؛ بلکه غرض این است که همه آنچه را و به هر مقدار که باید داشته باشند و آنچه را که داشتن آن، در بقای این نظام مؤثر است و آسمان و زمین و منظومه‌ها و کهکشان‌ها و کوه و دریا و آب و انسان و حیوان و کلیه جانداران و جماد و نبات و معادن به آن برقرار است، باید داشته باشند.

معنی قسط:

راغب در «مفردات» می‌گوید:

«الْقِسْطُ هُوَ النَّصِيبُ بِالْعَدْلِ»؛

«قسط، نصیب به عدالت است».

در لسان العرب و تاج العروس آمده است: قسط، عدل و حصه و نصیب است. و گفته شده است: اقساط (به کسر همزه) فقط عدل در قسمت است.

در حدیث آمده است:

«إِذَا حَكَمُوا عَدِلُوا، وَإِذَا قَسَمُوا أَقْسَطُوا»؛

«وقتی حکم برانند عدالت کنند، و زمانی که قسمت کنند به

عدالت قسمت نمایند و به عدل نصیب و حصه بدهند».

ابوهلال عسکری در «الفروق» می‌گوید: فرق بین نصیب و قسط این است که نصیب بر آنچه کمتر و زیادتر از استحقاق باشد، اطلاق

می شود؛ ولی قسط حصه‌ای است که به عدل و استحقاق معین شده است. و گفته می شود:

«قَسَطَ الْقَوْمُ الشَّيْءَ بَيْنَهُمْ، إِذَا قَسَمُوهُ عَلَى الْقِسْطِ»؛

«وقتی چیزی را به قسط و عدل تقسیم کنند، می گویند: آن را بین خود تقسیم کردند».

و جایز است که گفته شود: قسط اسم است از برای عدل در قسمت و گفته شده است: قسط آن نصیبی است که شخص استحقاق آن را دارد و به آن نیازمند است.

قسط در قرآن مجید

در قرآن مجید، ماده «ق س ط» مکرر آمده است؛ از جمله در آیه:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾.^۱

مفاد آیه این است: فرستادن پیامبران با نشانی‌ها و نازل کردن کتاب و میزان، برای برپایی و قیام مردم به قسط و عدل است. اگرچه ظاهر این است که از قسط، معنای عام و عدل کلی و مطلق اراده شده است؛ ولی در آوردن کلمه قسط به جای عدل، شاید این عنایت باشد که خواننده و شنونده به نصیب به عدل و حق و نظم اقتصادی، و اهمیت مداخله آن در قیام اجتماع به عدل متوجه گردد.

۱. سوره حدید، آیه ۲۵.

ضمناً به این نکته هم باید توجه داشت که مکتب انبیا در اعصاری که تعادل مالی و اقتصادی در برقراری جامعه به عدل مؤثر شناخته نمی شد، آن را پیشنهاد کرده و هدف فرستادن پیامبران و وحی و تعالیم و برنامه و کتاب بر آنان، نظم مالی و اقتصادی را نیز متضمن می باشد. چون عدل مطلق، بدون تعادل مالی و نظم اقتصادی محکم و برنامه صحیح و تولید توزیع حاصل نخواهد شد.

در آیه دیگر می فرماید:

﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾^۱

«بگو پروردگار من فرمان به قسط داده است».

که از این آیه نیز یا معنای عدل عام و مطلق مراد است، یا خصوص تقسیم و توزیع به نصیب و حق و عدل. و از جمله این آیه است:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ﴾^۲

در این آیه نیز ظاهر این است که از قیام خدا به قسط، همین اراده شده است که همه چیز را طبق حکمت، به نصیب معین و به مقداری که لازم باشد، آفریده است:

نموده خلق، هر چیزی که باید جهان آراسته، آن سان که شاید چنان داده نگارش این جهان را که به، هرگز نیابد زان، گمان را

۱. سوره اعراف، آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۸.

از او عالم شده آن‌سان منظم که نه در آن زیاد و نه در آن کم^۱
و در آیاتی دیگر مانند:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقْسِطُوا فِي الْيَتَامَىٰ...﴾^۲

«اگر نترسید که مبادا درباره یتیمان مراعات عدل و داد
نکنید...».

و آیه:

﴿وَأَقِيمُوا الْوَزْنَ بِالْقِسْطِ﴾^۳

«و هر چیز را به ترازوی عدل و انصاف بسنجید».

محتمل است که عدل در امور مادی و مالی و قابل توزیع و تقسیم،
اراده شده باشد، چنان‌که در مثل آیه:

﴿كُونُوا قَوَّامِينَ لِلَّهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ﴾^۴

«در راه خدا پایدار و استوار بوده و گواه عدالت و درستی
باشید».

و آیه:

﴿ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾^۵

«اینها درست‌تر و محکم‌تر است نزد خدا».

و آیه:

۱. اشعار از «گنجینه گهر» مرحوم مغفور آیت الله آقای آخوند ملا محمد جواد صافی
- رضوان الله تعالی علیه - والد نگارنده است.

۲. سوره نساء، آیه ۳. ۳. سوره الرحمن، آیه ۹.

۴. سوره مائده، آیه ۸. ۵. سوره بقره، آیه ۲۸۲.

«وَإِنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ»؛^۱

«و اگر حکم کردی بین آنها به عدالت حکم کن».

ظاهر این است که عدل در حکم اراده شده است.

قسط در نهج البلاغه

در نهج البلاغه نیز قسط به همین معنای تقسیم به عدل و استحقاق طبق نظام آمده است.

مانند اینکه در وصف آفرینش طاووس در خطبه ۱۶۳ می فرماید:

«وَقَلَّ صِبْغٌ إِلَّا وَقَدْ أَخَذَ مِنْهُ بِقِسْطٍ»؛

«و کم رنگی است مگر آنکه از آن به قسط و نصیب لازم گرفت».

و در خطبه ۱۸۳ در وصف حضرت باری تعالی می فرماید:

«وَقَامَ بِالْقِسْطِ فِي خَلْقِهِ وَعَدَلَ عَلَيْهِمْ فِي حُكْمِهِ»؛

«خدا به قسط در خلق خود ایستاد (هر چیز را به نصیب عدل و مقدار لازم و حصه متعادل و موافق با نظام آفرید) و در حکم خود بر ایشان به عدل حکم فرمود».

ابعاد متعدد عدل

باید توجه داشت: بسیاری از مردم در تعریف عدل و اطلاق لفظ عادل مسامحه می نمایند و نظامی را که رهبر سیاسی و کسی که اداره

۱. سوره مائده، آیه ۴۲.

امور را در آن نظام در اختیار دارد، به اغراض شخصی و منافع خود و کسان خود حکومت نکند و قانونی را که هست و به دست دارد در حق همگان یکسان اجرا نماید، عادل می گویند. خواه مردم آن قانون را به حق و علم و فهم قبول کرده باشند، یا از راه جهل و اشتباه یا تحمیل پذیرفته باشند.

مثلاً انوشیروان را دادگر و نظام او را عادل می گویند، با اینکه نظامی که انوشیروان بر اساس آن حکومت داشت، نظام استضعاف و استعباد و استبداد و کثیف ترین نظام طبقاتی بود.

و این انوشیروان بود که حکومت را حق خود می دانست و آن را مثل اموالی که از قباد - پدرش - ارث برده بود، حق خود می دانست و خاندان و افراد دیگر را از آن محروم می شمرد.

و این حاکم و حکومت بود که آن نظام ناهنجار غیر عادلانه را حفظ می کرد و تبعیضاتی را که بود، اجرا می نمود.^۱

داستان تهی شدن خزانه و نیاز انوشیروان به پول برای جنگ با روم و پیشنهاد مرد کفش فروش به پرداخت پول مورد نیاز در برابر رفع تبعیض و لغو محرومیت فرزندش از تحصیل علم، که فردوسی نیز آن را در شاهنامه آورده است، یکی از ادله فساد آن نظام است.

۱. مخفی نماند: حدیثی به این لفظ «ولدت فی زمن الملك العادل» به پیغمبر ﷺ نسبت داده اند که اعتبار آن ثابت نیست و محققان و اهل فن آن را از اخبار موضوعه (جعلی) شمرده اند و قرائن و شواهد هم ضعف آن را تأیید می نماید که در اینجا مجال شرح و بیان آن نیست.

وقتی پیشنهاد کفش فروش را به شاه رساندند، قبول نکرد. و چنان که در شاهنامه است، گفت:

برو همچنان باز گردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و دُر
 چو بازارگان بچه، گردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
 چون فرزند ما بر نشیند به تخت دبیری ببایدش پیروز بخت
 هنر ناید از مرد موزه فروش سپارد بر او، چشم بینا و گوش

بدیهی است عامه و عوام، اگر چنین حاکمی را عادل و دادگر بدانند، عَقلا و روشنفکران این نظام و کسی را که حافظ این نظام غیر انسانی و تبعیض گر است، دادگر نمی خوانند و مجری قانون انحصار علم به طبقه خاص و شاهزادگان و لشکریان را ظالم و ستمکار می گویند.

چنان که "یان اسمیت" - رهبر رژیم نژادپرست آفریقایی - که مجری قوانین حکومت "رودزیا" است، ظالم است. و حکومت هایی که طرفدار و حامی او هستند، ستمکارند. همچنین حاکم نظام کمونیستی و رژیم سرمایه داری، چون هر دو رژیم از جهانی با کرامت و آزادی و شرافت انسان و حقیقت و واقعیت و فطرت مخالف است، ستمگرند.

چنان که حاکمی که با زور و قدرت شخصی حکومت را به دست گرفت و خود را بر مردم تحمیل کرد، اگرچه در رتق و فتق و حلّ و فصل امور بر اساس عدل و قسط حکومت کند، ظالم است.

بنابراین، این گونه عدل های عامیانه و عوام پسند را نباید عدل

شمرد، هر چند به گونه‌ای و به نسبت ظلم مطلق آن را عدل گویند و هر چند یکی از ابعاد عدل را واجد باشد.

آنچه را می‌توان عدل مطلق دانست که از هیچ جهتی ظلم نباشد و به هرگونه‌اش که بنگری، عدل باشد. و تمام ابعاد عدل را که به چند بُعد مهم آن ذیلاً اشاره می‌شود، واجد باشد:

الف) عدل حاکم

عدل حاکم، که حکومت او مشروع باشد و بر اساس زور و استعباد و به منظور فرمان رانی و تسلط بر مردم و تحمیل بر خلق الله و ملاحظه هوی و هوس و غرض و منافع شخصی خود و اشخاص معین و طبقه و حزب و گروه و جمعیت خاص و تبعیض نباشد و حاکم بر مبانی نادرستی برگزیده نشده باشد و فقط تقوا میزان انتخاب باشد، که اگر فرضاً حاکم یا قاضی، دیگری را از خود لایق‌تر و شایسته‌تر بشناسد، بدون تعلق و مسامحه، کرسی حکومت را به او واگذار نماید و قوانین بر پایه مساوات اجرا گردد و ستمی وجود نداشته باشد که این قسم، بُعد سیاسی عدل و قسط است.

ب) بُعد قانونی قسط و عدل

از این بُعد، به عدل قانون تعبیر می‌کنیم و مقصود این است که در قوانین، مصالح و منافع همگان، واقع و حقیقت، نیازمندی‌های افراد جامعه و خواسته‌های حقیقی و فطری و غرایز بشر منظور شده باشد و برای فرد و طبقه و صنف خاصی در شرایط متساوی امتیازی نباشد

و بر قانون فطرت بشر تحمیل نباشد. نصیب هر کس را از نعمت‌ها و مواهب به عدل و استحقاق تعیین کند و نقشه توزیع و تقسیم اشیا و مواد طبیعت، در زندگی آزاد انسان‌ها پیاده گردد و همه سهم واقعی خود را ببرند.

مثلاً از نعمت هوا، انسان، حیوان و نبات، هر یک به مقدار نیازی که دارد، بهره می‌برند. یا از نعمت آب و مواد غذایی، تمام اجزا و اغصان و اوراق و شاخ و برگ یک درخت، به طور مساوی بهره می‌برند؛ یعنی هیچ یک بیشتر از آنچه باید ببرند و کمتر از آن، نصیبشان نمی‌شود. نه اینکه همه مقدار واحد و به اندازه واحد می‌برند؛ بلکه هر کدام آنچه را که لازم دارند.

فرضاً ماده‌ای که برگ از آن ساخته می‌شود، شکوفه و میوه مادی دیگری که لازم دارند، هر کدام سهم خود و آنچه را که لازم دارند و حقشان باشد، می‌برند؛ مانند اعضای بدن که به هر کدام مواد لازم می‌رسد.

نظیر این نقشه در زندگی انسان‌ها و معاش و تولید و توزیع نعمت‌ها وقتی پیاده شود، عدل و نصیب به عدل، استحقاق و سهام صحیح و متعادل برقرار می‌گردد. ناموس عدل و قسط، چنان‌که در عالم تکوین است، باید در عالم اختیار و محیط خداداد آزاد بشر نیز مقرر باشد و استفاده از مواهب و مواد لازم مادی و معنوی، به قدر استعداد و کفایت و اشباع غرایز، در دسترس هر کس باشد که برای سالخورده‌گان

و افتادگان، حتی دیوانگان و حیوانات هم در این تقسیم به قسط سهم کافی مقرر باشد.

ج) بُعد اقتصادی قسط و عدل

این بُعد که آن را عدل اقتصادی می‌گوییم، عبارت از این است که بر اساس قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی^۱ قوانین اقتصادی و مالی، کار و نظامات مشاغل به قسط، نصیب به عدل، تنظیم سهام و جلوگیری از تورم، تراکم بی‌رویه و غیر متعارف سرمایه‌ها، منع احتکار و ترتیب تولید، مطابق کردن عرضه با تقاضا، توزیع عادلانه و صحیح محصولات، متعادل ساختن قیمت‌ها و دستمزدها به طوری که هر کس بتواند با دادن آنچه دارد، از کار یا مزد کار، نیازمندی‌های متعارف خود را بگیرد، نظر داشته باشد.

حکومت نیز بر اساس معیارهای دقیق و صحیح، صلاحیت و اختیار قانونی داشته باشد که عدالت اقتصادی را بدون اینکه به حق کسی تجاوز نماید برقرار کند، مسؤول و متعهد باشد که با تمام قوا، عدل اقتصادی، مبارزه با فقر و محرومیت از معاش متوسط و متناسب را در رأس برنامه‌های حکومتی خود قرار دهد و جامعه و افراد را از فقر

۱. قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی، منافعی با مالکیت حکومت و جامعه به تفسیرهایی که در فقه مذکور است، نیست، مانند موقوفات عامه و اراضی «مفتوح العنوه» آنچه را حکومت به احياء یا احداث یا وسایل شرعی دیگر تملک نماید پس مقصود از این عبارت انحصار نیست، بلکه غرض فقط قانونی بودن حق مالکیت اختصاصی است، مثل مالکیت ملی و اشتراکی و در کنار هم.

و ورشکستگی و افلاس نجات دهد و با تدابیری مثل ایجاد کار و عرضه مواد مورد حاجت، و عمران و احیای اراضی موات و بایر، احداث قنات و چاه‌های عمیق و برپا ساختن کارخانجات، و تدابیر مشروع دیگر از تصاعد سطح مخارج، فقر و بیکاری، گرانی و فاصله‌های نامتعارف جلوگیری نماید.

د) بُعد اجتماعی قسط و عدل

به موجب این بُعد که همان عدل اجتماعی است:

اولاً: قوانین صحیح، روابط افراد را با یکدیگر و روابط آنها را با حکومت، بر اساس عدل و حق و منزه از استکبار و استضعاف مقرر می‌دارد و به تمام افراد، حق نظارت بر اجرای قوانین داده می‌شود که طبق:

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ
بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ﴾^۱

«مردان و زنان مؤمن همه یار و دوستدار یکدیگرند، مردم را به کار نیکو و ادار و از کار زشت منع می‌کنند».

امر به معروف و نهی از منکر نمایند؛ بلکه مسؤول و متعهد باشند که این نظارت را انجام دهند.

علاوه، با یکدیگر در روی کار آمدن و روی کار بودن نظام صالح همکاری داشته باشند.

۱. سوره توبه، آیه ۷۱.

ثانیاً: افراد، به پیروی از قانون و ندای ایمان و وجدان مکلف هستند که تمام مقررات عدل و قسط را در رشته‌های مختلف، نسبت به خود و دیگران رعایت نمایند که جامعه و افراد، از جانب هر فردی امنیت داشته باشند و حسن ظن و حمل بر صحت در هر مورد، خیال هر کس را راحت سازد، و خیانت و غش و تقلب در جامعه مطرود و معدوم یا بسیار نادر و کم زمینه گردد.

ثالثاً: حکومت هم باید در این امور مشارکت کند و برنامه‌هایی اجرا نماید و وضع سلوک و استقبالش را از مردم متواضعانه و به نحوی قرار دهد که مردم، در نظارت بر امور تشویق و تقدیر شوند. چنان‌که باید تعلیم و تربیت و ارشاد نیز در اینجا با نقش مهم و سازنده، افراد را رشید و زنده و آگاه بسازد که خود را مسؤول و متعهد حسن جریان امور بشناسند و از جنایت و تجاوز به حق و سهم دیگری پرهیز نمایند.

علاوه بر این ابعاد، ابعاد دیگر نیز هست، مثل: عدل در تعلیم و تربیت که علم و دانش و آموزش و پرورش برای همگان باشد، نه فقط قانون، انحصاری بودن آن را لغو کرده باشد؛ بلکه عملاً نیز به نحوی باشد که افراد مستعد بتوانند ترقی علمی داشته و تا آنجا که امکان دارد، برابر امثال و اقران خود جلو بروند.

باید از استعدادها که مواهب خدا به همه خلق است، استفاده شود و تعلیم و تعلم، کار و شغل، مقدس و عبادت خدا تلقی شود و تأسیس مدارس و دانشگاه‌ها برای کسب و جلب منافع مادی نباشد.

بالاخره تمام ابعاد مختلفی که عدل دارد، باید تأمین شود تا عدل مطلق مستقر و برقرار شود.

و از همه مهم تر عدل فکری و اعتقادی که به منزله زیربنا است، باید تأمین شود تا عدل مطلق، مستقر و برقرار شود.

و تنها با اصلاح دادگستری، عدل مستقر نمی شود؛ بلکه برای عدل در داوری و دادگستری، هم دادگستری باید اصلاح شود؛ یعنی قوانین آن و برنامه های داوری و شرایط قاضی و شهود عادلانه باشد. و هم قوانینی که قاضی بر آنها استناد می کند و قوانین اقتصادی و مربوط به حقوق مالی و سهام، به منظور احقاق حق و رسیدن هر کس به حق واقعی تشریح شده باشد که بدون یکی از این دو، عدل مفهوم واقعی نخواهد داشت و دستگاه قضا و داوری، دستگاه عدل و قسط نخواهد بود.

هم برای توزیع صحیح و اینکه هر کس در امور مالی به حق خود و سهم خود و نیاز واقعی خود برسد و توازن اقتصادی موجود شود، نظام اقتصادی عادلانه لازم است و هم برای عدل در حکم و داوری.

و اگر بگوییم: عدل، مفهومی روبنایی دارد و از شکل روابط بین فرد و دیگران و روابط هیأت حاکمه با مردم سخن می گوید، و قسط مفهومی زیربنایی دارد و آن را به سهمی که یک فرد یا گروه، از مواهب مادی و معنوی و امکانات اجتماعی، در قبال نقشی که در جامعه دارد، تفسیر کنیم، مفهوم لغوی و عرفی این دو واژه عوض نمی شود و در

قبال هم قرار نمی‌گیرند، یا آنجا که عدل خوشنود و راضی است، قسط خشمگین باشد و آن کس که در جامعه به واسطه ناتوانی، نقشی به عهده ندارد، بی‌سهم باشد.

مفهوم عدل مطلق، میانه روی و اعتدال در تمام امور است؛ خواه در اعتقادات باشد و خواه در روابط مخلوق با خالق یا با مخلوقات دیگر، از انسان و حیوان و نبات و جماد و غیره؛ خواه در اخلاق و معنویات یا در امور مادی و مالی و اقتصادیات باشد؛ خواه در افعال و وظایف فردی یا در وظایف سیاسی و اجتماعی، بالاخره همه عدل است و در همه باید رعایت عدل شود.

این، هم مفهوم عدل است و هم مفهوم قسط، با این تفاوت که قسط، در امور مالی و مادی و حقوقی و قابل تقسیط و مرافعات و محاکمات و تقسیمات سهام، صراحتش بیشتر و ظاهرتر است. به این نحو که استثنای این موارد از کلمه قسط، بسا مستهجن و ناستوده باشد؛ ولی عدل در شکل روابط بین فرد و دیگران، روابط هیأت حاکمه با مردم و هر قوی با ضعیف ظاهرتر می‌باشد. به هر حال، عدل در تمام این موارد، هر کجا با توزیع سهام ربط داشته باشد، باید بر اساس حق و واقع باشد و عدل بر آن صادق خواهد بود و هر کجا عدل صادق بود، قسط به معنای اعم نیز بر آن صادق است.

بنابراین دو صورت نابرابری سهام و نرسیدن «محکوم له» به سهم حقیقی و حق واقعی خود، حکم به آن، حکم به عدل نخواهد بود، هر چند طبق قانون پذیرفته شده باشد.

بالاخره عدل مطلق و قسط مطلق، وقتی حاکم می شود که آنچه جنبه زیربنایی و روبنایی دارد، همه عادلانه باشد؛ زیرا هر کدام از این دو عادلانه نباشد، عدل برقرار نیست. و همیشه هم چنان نیست که آنچه در نظر بعضی از مردم، یا بعضی از مکتب‌ها جنبه زیربنایی دارد، به تبع آن روبنا نیز اصلاح گردد. به عبارت دیگر: درستی زیربنا علت درستی روبنا نیست؛ بلکه نظیر مقتضی است که با عدم شرایط یا وجود موانع مؤثر واقع نمی شود.

و چنان نیست که مثلاً اگر نظام مالکیت دگرگون شود، به گفته آنان که دگرگونی آن را لازم و زیربنا می دانند، آنچه روبنا است، خود به خود اصلاح گردد، و خلاف عدل انجام نگیرد، که بگویند: قسط که آمد، عدل هست؛ اما عدل که آمد، ممکن است قسط نباشد. نه این طور نیست.

هم اکنون در جوامعی که نظام مالکیت در آنها دگرگون شده است، هزاران گونه نابسامانی‌ها و عیب و علت‌ها وجود دارد که با اجرای قوانین صحیح، هم نمی توان روبنای آن را اصلاح و برطرف نمود. این مکتب‌ها هم در تعیین و تشخیص زیربنا، در افراط و مبالغه و انحراف و انحصار افتاده‌اند و هم در روبنا؛ زیرا زیربنایی که تعیین کرده‌اند، اصلاح و تنظیم عادلانه نیافته است.

تقسیم سهام بر اساس واقع

راجع به عدل و قسط به معنای تعیین و تقسیم سهام، بر اساس واقعی هرکس توضیح داده می شود که هرکس از مواهب مادی

و معنوی به میزان احتیاج و نیازمندی خود سهم دارد؛ مثل خوراک، پوشاک، همسر، خانه، پزشک، دارو، وسیله سواری، تفریحات سالم، مدرسه و تعلیم و تربیت صحیح و چیزهایی از این قبیل، این مواهب و مواد باید در اختیار همه باشد و امکاناتی باشد که هر فردی اگر می‌تواند شخصاً با شغل و عمل و نقشی که در جامعه دارد، آن را تهیه نماید، و الا هم دیگران و هم حکومت وظیفه دارند که این امور را در اختیار اشخاصی که شغل و عوایدشان وافی نیست، قرار دهند.

در اسلام تأمیناتی هست که از طرق مختلف و برنامه‌های متنوع، این موضوع عملی می‌شود و این برنامه‌ها از وجدان و ضمیر و عقاید شروع می‌شود، تا به عالم عمل و تا سرحد ایثار پیش می‌رود.

بالاخره حتی برداشتن خاری و سنگی از راه مسلمانان، جزء ایمان شمرده می‌شود. و آسان‌ترین حق برادر مؤمن بر برادرش این است که دوست بدارد برای او آنچه را که خود دوست می‌دارد، و ناخوش داشته باشد برای او آنچه را که برای خود ناخوش می‌دارد.

اما ارزش واقعی کار و ارزش اجناس و اشیا و اعمال، در صورتی که صاحب عمل یا جنس، خریدار و فروشنده، و گیرنده و دهنده، هر یک با رضا و رغبت و طیب نفس اقدام نمایند، خلاف عدل و قسط نیست و از یکدیگر سهم و چیز بیشتری طلبکار نمی‌باشند، هر چند ناچار به معامله شده باشند.

مثلاً در تابستان، اگر یک نفر در نقطه‌ای دور از آبادی، یخ داشته باشد

و دیگری از راه ناچاری واقعی یا عرفی، آن را بیشتر از قیمت آن در شهر از او خریداری کند. یا اگر کسی برای معالجه خود یا فرزندش، جنسش یا مالش را کمتر از قیمت متعارف بفروشد، از سهم او چیزی کم نشده است؛ یعنی واقعاً از خریدار، چیزی بیشتر طلبکار نیست.

بله در نظام صحیح و کامل، هر کس سهمی دارد که باید جامعه آن را بدهد، یا حکومت که وکیل و نماینده جامعه است، آن را تأمین نماید؛ ولی به عنوان حقّ فردی از افراد دیگر چیزی طلبکار نیست و حکم طبق قوانین مالی و معاملاتی، بر اساس:

﴿إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ﴾^۱

«مگر آنکه تجارتي از روی رضا و رغبت کرده باشید».

حکم خلاف قسط نیست. و این مانند این است که باید نظام بهداشتی، بهداشت را تأمین نماید که از بسیاری امراض مصونیت باشد، حال اگر آن نظام بهداشتی، وظیفه خود را به نحو کامل انجام نداد، یا نتوانست انجام دهد و فردی بیمار شد و نیازمند به دارو گشت و دارو خرید، از داروساز و دارو فروش چیزی طلبکار نیست و خرید دارو و فروش آن برخلاف قسط نیست. خلاف قسط و عدل در برنامه‌های بهداشتی، یا وضع اجرای آن و یا عمل خود شخص است.

لذا بر حکومت لازم می‌شود که برای جلوگیری از این ناچاری‌ها،

عرضه را در هر مکان و زمان طوری قرار دهد که وضع غیر عادی پیش نیاید. مثلاً در راه‌ها و مسیر مسافران، همه جا وسایل مورد نیاز در اختیار مردم باشد و برای متعادل ماندن قیمت‌ها تدابیری اتخاذ کند که هم قانونی باشد و هم احترام مالکیت و آزادی افراد برقرار باشد.

مثلاً برای کنترل قیمت کرایه وسایط نقلیه، اگر خارج از حد متعارف و موجب عسر و حرج باشد، وسایط دولتی را نیز در کنار آنها بگذارد که به قیمت متعادل، حمل و نقل را عهده دار باشند، یا بیمارستان و دارو و پزشک در اختیار مردم بگذارد که کسی از راه ناچاری، مال یا عمل خود را به کمتر از قیمت متعارف نفروشد. همچنین با اجرای قانون منع احتکار، شرایط غیر عادی را از بین ببرد، یا از افرادی که بازار سیاه می‌سازند و با خرید اجناس و اتلاف آنها و انحصار آن به خودشان قیمت را بالا می‌برند، جلوگیری نماید و مانع از اسراف و تبذیر گردد.

همه اینها در قوانین اسلام پیش‌بینی شده است. در قوانین مقدّس اسلام، مواد و اصول و فروعی که برای رفع تمام مشکلات کافی باشد، وجود دارد. مع ذلک اگر در مواردی استثنایی مخصوصاً نسبت به اشیای غیر لازم اتفاق افتاد، نمی‌توان گفت: خریدار یا فروشنده اگر با هم تراضی کردند، آنچه داده‌اند و گرفته‌اند، سهم واقعی آنها نبوده و یکی از آنها بیشتر طلبکار است؛ زیرا به قیمت واقعی معامله نکرده‌اند؛ بلکه اصولاً سهم واقعی در اینجا همان است که به آن تراضی کرده‌اند.

و اگر کسی بگوید: دگرگون کردن نظام مالکیت، و الغای مالکیت اختصاصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه و زمین و آب، موجب می شود که هر کارگر، سهم و نتیجه رنج و زحمت خود را ببرد و به نسبت عملش و اثرش، در انتاج و تولید سهم بگیرد و سهم واقعی همین است و کسی که اثری در انتاج و تولید ندارد، چه سهمی دارد، و برای مالک شدن و سهم بودن، چه زحمتی غیر از زمین داری یا کارخانه داری کشیده است، این استثمار است و باید از بین برود.

پاسخ داده می شود: اولاً: پیرامون دگرگون ساختن نظام مالکیت و مفهوم آن و اینکه باید به طور مطلق صورت بگیرد یا نه، بعداً آن را توضیح خواهیم داد.

ثانیاً: اگر این دگرگونی به صورت مطلق باشد، به این صورت که مالکیت در اشیا استهلاکی باشد و در غیر آن، مالکیت نباشد، آیا تصور می نماید صرف نظر از معایبی که الغای نظام مالکیت دارد و دشواری های عمده ای که جلو می آورد، هر کس به سهم حقیقی خود می رسد و استثماری پیدا نمی شود؟ و آیا می توان سهم حقیقی هر کس را مشخص کرد؟ و چون این مسأله به این هم بستگی دارد که تولید تمام واحدهای صنعتی و کشاورزی و توزیع آنها به نسبت متعادل باشد؛ یعنی ارزش آنها بر یک معیار واقعی باشد که کارگر این کارخانه آنچه را که از تولید خود می دهد، عین یا بهای آن را و برای جنس دیگر، مثلاً برای هر کیلو از کالایی، چهار ساعت از تولید جنس مورد نیاز او را به او

بدهند. مثلاً بگویند: برای تولید شش کیلو قند، چهار ساعت به طور متعارف وقت لازم است. یا برای تولید ده خروار کشمش، یک سال و برای پنج خروار گندم، یک سال کشاورزی لازم است. بنابراین بگوییم: در مقابل یک کیلو جنس این کارخانه، به تولید کننده آن، شش کیلو از جنس کارخانه دیگر بدهند. یا به کشاورزی که یک من گندم یا بهای آن را در اختیار دارد، دو من کشمش بدهند. به این ترتیب؛ آیا می توان اختیار زمین و آسمان و عوامل طبیعی را در دست گرفت؟ و آیا با این برنامه هر کس به سهم خود خواهد رسید؟ و آیا نسبت به کسانی که تولید مادی ندارند مانند پزشک یا مدیر - که تفاوت استعدادات و تصرفات آنها موجب تفاوت های بسیار است - و صاحبان مشاغلی مانند پاسبان و سرباز و ... چگونه باید سهم داد، با اینکه بسا فرق بین آنها از زمین تا آسمان است؟ و آیا این نابرابری چگونه باید برابر شود که یک نفر در چهار ساعت، مساوی با چهار نفر در همین مدت کار می کند و در نتیجه اختلاف و فاصله پیدا می شود؟ آیا به او هم باید مثل دیگران سهم داده شود، یا مطابق کارش، و یا بیشتر از کار یک نفر به او واگذار نشود؟ هر کدام را برنامه قرار دهند، معایب زیادی خواهد داشت.

انقلاب در نظام مالکیت

اگر انقلاب در نظام مالکیت، الغای نظام غربی مالکیت و سرمایه داری بر اساس رباخواری و معاملات نامشروع و بانک داری و استثمار است که نظامات شرقی بر آن صحه گذارده و از آن دفاع

می نمایند و به کشورهای اسلامی نیز سرایت کرده و مسلمانان هم به فساد و پلیدی آن آلوده شده اند، البته باید دگرگون گردد.

این نظام که در آن، هر کس و هر سرمایه داری به هر نحو و به هر طریق که بخواهد ثروت بپندوزد و بر ثروت و سرمایه اش بیفزاید، آزاد مطلق است و هیچ قید و شرط و تحدید و ممنوعیتی مانع او نمی شود و در صرف اموال نیز مختار مطلق می باشد،^۱ که به هر مصرفی بخواهد،

۱. یکی از بزرگ ترین مفسد این سرمایه داری آزاد و مطلق، تسلط سرمایه داران بر امور سیاسی و مقدرات اجتماعی است که تمام حقوق و حیثیات افراد و اجتماعات و ملل و امم را تحت تأثیر قرار داده و در مسیر ازدیاد سرمایه به کار می برند و به هیچ چیز جز بالا بردن ارقام ثروت و استثمار و به مصرف رساندن کالای خود نمی نگرند. این سرمایه دارها - به تعبیر آقای حسن صدر در روزنامه اطلاعات - همه چیز حتی جنگ و صلح و انتخابات را در اختیار می گیرند. از باب نمونه: خاندان "راکفلر" را در نظر بگیرید. این خاندان راکمتر کسی است که شناسد، راکفلر از هیچ آغاز کرد و در تجارت و صنعت نفت چنان شهرتی به دست آورد، چنان ثروتی اندوخت که در تمام ایالات متحده فقط چند ثروتمند نامی نظیر "هانری فورد" و "هوارد هیوز" و "پل گتی" توانستند دم از همتایی او بزنند.

دو نواده راکفلر؛ "دیوید" و "نلسن" هر یک مؤسسات عظیم اقتصادی و مالی در اختیار دارند. نلسن معاون "جرالد فورد" - رئیس سابق آمریکا - بود. دیوید برادر او، در حوزه امپراطوری اقتصادی خود از سال ۱۹۷۳ کمیسیون سه جانبه ای را تأسیس کرد که به نام کمیسیون "تری لاتران" نامیده می شود. در این کمیسیون که قریب یکصد نفر از کارشناسان نامی آمریکا و کانادا و یکصد نفر از متخصصین اقتصاد و سیاست اروپای غربی و ژاپن عضویت دارند، ماهی یک بار مسایل مهم سیاسی و مالی دنیا مورد مطالعه و مباحثه قرار می گیرد. کمیسیون، هر بار افرادی را مأموریت می دهد در فلان مسأله که مبتلا به کشورهای صنعتی است، گزارشی تهیه کنند که راهنمای دولت های مربوطه قرار گیرد (سپس با ذکر مثال درگیری شاخ آفریقا) می گوید: برای این قبیل مسائل پیچیده چند پهلو، کمیسیون سه جانبه باید راه حل پیدا کند.

نظیر این مشکل، هر هفته در دنیای سوم، خط مشی سیاسی کشورهای صنعتی را بر سر دو

↔ راهی قرار می‌دهد (سپس مسأله حقوق بشر را مثال آورده و پس از آن می‌گوید): این قبیل معماها که راستی حل کردن آن، مغز افلاطون و سقراط می‌خواهد، کار این کمیسیون سه جانبه است.

هارلد براون و شخص «کارتر» و «والتر ماندل» - معاون رئیس جمهور - و «وانس» - وزیر خارجه - و بسیاری از وزرا و مردان سیاسی درجه اول حکومت آمریکا، اعضای این کمیسیون سه جانبه‌اند که از ۱۹۷۳ در طرح و بحث و حلّ و فصل مسایل سیاسی و اقتصادی درجه اول دنیا شرکت داشته‌اند. (در این مقاله در معرفی براون گفته است): کسی است که در بمباران ویتنام شمالی و منابع حیاتی این ملت، نقش مؤثری داشته است.

از توصیه‌های چشمگیر این دانشمند فیزیک دان در جنگ ویتنام، این مسأله است که نباید به هیچ صورت پایبند تقوای سیاسی بود. شرط بردن جنگ این است که از این ملاحظات اخلاقی چشم‌پنید، و حریف را تا مغز استخوان خرد کنید (اطلاعات ۱۵۵۹۲، ص ۶، مقاله آقای حسن صدر).

از این مثال می‌توانید مفهوم نظام سرمایه‌داری - که تمثّل و تجسم آن قدرت حکومت ایالات متحده است - و تأثیر سرمایه را در همه جهات اجتماع و سرنوشت بشر مطالعه نمایید و ببینید این سرمایه و سرمایه‌دار است که همه چیز را معین کرده و حکومت‌ها را می‌آورد و می‌برد، این‌گونه سرمایه‌داری و سرمایه‌دار، نقطه ضد انبیا و رجال الهی و وحی و مکتب قرآن و اسلام و عدالت است و باید دگرگون گردد که هرچه بیشتر بماند و استثمارش زیادتر شود، مانند خوره به جان انسان و مفاهیم ارزنده انسانیت رحم نمی‌کند.

اما دگرگون شدن این نظام و جایگزینی نظامی کامل، بدون اعتقاد به عالم غیب و ارتباط آن دگرگونی با وحی و قدرت مطلقه حقّ متعال و نظام جهان هستی و بدون ایمان به ارزش‌های اخلاقی و هدف بودن کمالات حقیقی غیر مادی و خلاصه بدون برنامه‌های تعلیماتی و انسان‌ساز اسلام، هرگز میسر نیست.

وقتی دگرگونی، متکی به موازین الهی و هماهنگ با تعهدات همه جانبه اسلامی نباشد، هر شکل دیگر، و بر اساس هر مکتب و اندیشه‌ای که به وجود آید، فقط صورت معایب و مفسد را عوض می‌نماید، و ریشه معایب و مفسد را از بین نمی‌برد. لذا انقلاب اقتصادی در هیچ جای جهان، دردی از دردهای بشر را درمان نکرده و علاوه بر آنکه با انسان، معامله ابراری نموده و شرافت انسانی را لغو کرده و زندگی پوچ و بی‌معنایی را تحویل انسان داده است، اگر سرمایه‌داران بزرگ را از بین برده و حکومت و حزب

آن را برساند، آزاد است. حتی اگر بخواهد ورثه خود را محروم کند و میلیون‌ها دلار، اموال خود را به سگ و گربه خود ببخشد یا در پای یک زن روسپی و رقاصه و خنیاگر بریزد، یا در راه تجملات غیر متعارف صرف کند، یا به قمار بزند، اگر منظور این نظام است، شک و شبهه‌ای نیست که این نظام باید از بین برود.

این نظام حتی اگر در کشورهای مسلمان نشین هم باشد و این سرمایه دار اگر خود را مسلمان نیز بشمارد، با اسلام ارتباط ندارد و فاصله آن با نظام اسلام، فاصله جهل از علم، ظلمت از نور و شب از روز است.^۱

↔ حاکم را قائم مقام خود مختار و ارباب ضعفا و کارگران و کشاورزان قرار داده، بدترین نظام برده داری و بلکه دامداری را همچون حکومت‌های بلغارستان و مجارستان و آلمان شرقی ایجاد کرده است، که حتی در آنها زندگی و معاش ظاهری مردم عادی و افراد جامعه بهتر از افراد عادی و متوسط جوامعی که در آنها این‌گونه انقلابات اقتصادی رخ نداده است، نمی‌باشد.

۱. یکی از نویسندگان غربی که از نوشته‌اش معلوم است اهل تحقیق است، بر اساس یک سلسله کاوش‌ها و اطلاعات جامع نوشته است، هرچند در موارد زیاد هم به واسطه نقص اطلاع از اسلام و خصوص تشیع، به طور کامل حق اسلام را ادا نکرده و جلوه واقعی اسلام در ناحیه‌های متعدد در نوشته‌های او در پرده مانده است. وی پیرامون مقایسه اسلام و امتیازات آن بر بعضی از مکتب‌ها، به خصوص مکتب مارکسیسم، توضیحاتی دارد که به طور فشرده و تلخیص، قسمت‌هایی از گفتارش را به لفظ یا به مضمون - نظر به ارتباطی که با بحث دارد - در اینجا می‌آوریم و اگرچه این رساله را طولانی می‌سازد؛ اما در جهت فایده‌ای که دارد بی‌موجب نخواهد بود.

این دانشمند که "ویلفرد کنت ول اسمیت" نام دارد، در کتاب "اسلام در جهان امروز" ترجمه حسین علی هروی (انتشارات دانشگاه تهران، شماره ۱۶۱۹) در ضمن فصل اول این کتاب چنین می‌گوید: سرانجام می‌توان با طرح مقایسه‌ای میان موقعیت اسلام با

↔ سه جهان بینی هندو، مسیحی و مارکسیسم، نمای درست و توضیحات مفیدتری درباره ارتباط میان اسلام با تاریخ به دست آورد. مسلماً مسأله در هر کدام از این موارد پیچیده و دقیق است و در اینجا فقط به توضیحی بسیار ساده و کلی اکتفا می‌کنیم، بی‌آنکه وارد جزئیات شویم، می‌توانیم مؤمنان به این مذاهب را به ترتیب اهمیتی که به تاریخ می‌دهند، طبقه‌بندی کنیم:

هندوها که تاریخ و تطور آن در آخرین مرحله حساب ایشان اهمیتی ندارد. مسیحیان که تاریخ برایشان بی‌اهمیت نیست؛ ولی قطعیت ندارد. مسلمانان که تاریخ برایشان قطعی است؛ ولی آمال همه اشیا نیست و مارکسیست‌ها که هیچ چیز دیگر جز تاریخ برایشان وجود ندارد.

پس از آنکه از آیین هندو و مسیحیت بحث کرده و ضعف آنها را نشان داده‌است، می‌گوید: یقیناً اسلام هرگز حتی در تعبدی‌ترین شکل خود، به پرستش خود نپرداخته‌است. توجه او به ارزش ظاهری و زمینی محدود نبوده‌است؛ چون تکالیفی که مسلمانان در تاریخ و این جهان دارند، فقط یک روی سکه است. روی دیگر سکه که از زر ناب ساخته شده، دنیایی دیگر با تالو دل‌انگیز خود می‌باشد. اسلام با خدا آغاز می‌شود و اطمینان دارد که به سوی او باز می‌گردد.

گرچه کوشش او در نجات تاریخ کلی است؛ ولی کوشش مشروط است؛ یعنی در حالی که رستگاری ابدی را به عنوان هدف اصلی در نظر می‌گیرد، می‌خواهد عدالت دنیایی این جهان را در راه وصول به این رستگاری شرط و شریک گرداند.

بعضی از معانی عمیق اینها که گفتیم، در مقایسه با اختلاف‌هایی که در مثال چهارم نسبت به آن معانی وجود دارد، روشن می‌گردد و آن مثال، مارکسیسم است.

اسلام و مارکسیسم - این دو نیروی عظیم جهانی - در بعضی از جنبه‌های رهبری تاریخی خود، برای به تحقق درآوردن یک ایده آل اجتماعی، دارای نقطه‌های مشترک بسیاری هستند. اختلاف نظر اسلام و مارکسیسم در مورد خاص تاریخ، روشنگر و آموزنده است. در واقع ما می‌توانیم از این تضاد نظر میان آنها معلومات ذی‌قیمتی برای روشن کردن این مسأله قاطع به دست آوریم که ورود یک کشش غیر تاریخی، در تاریخ چه تأثیری دارد.

پس از آن که از جنبش مارکسیسم و وسعت و تشکل و تصمیم آن برای ساختن یک جامعه، خوب تعریف می‌نماید، در پاورقی هم توضیح می‌دهد: کلمات "خوب" یا "بد" کاملاً به جا به کار نرفته‌است. مثل اینکه می‌خواهد بگوید: خوب یا بد در صورتی است که انسان به اخلاق معترف باشد؛ اما کرملین بعداً انکار کرد که هدف نهایی کمونیسم، دارای جنبه

↔ اخلاقی باشد. مع ذلک یک عامل نیرومند اخلاقی در انگیزه اصلی جنبش کمونیسم یافت می‌شود.

این عامل، هنوز برای طرفداران و جوانان حزب، نیروی خود را از دست نداده است. پس معلوم می‌شود کمونیسم، اگرچه بعداً تاریخ را یک سیستم بسته شمرده که به خودی خود کفایت می‌کند و به ماوراء الطبیعه نیاز ندارد، اصلش از اخلاق برخاسته و اگر اخلاق نبود، جنبش کمونیسم هم نبود.

جنبش مارکسیسم، با تمایل به برقرار کردن یک جامعه خوب (همان چیزی که هدف اسلام است) آغاز شد و از این جهت، هنوز هم دنیای خارج، مخصوصاً آسیا نسبت به آن نظر مساعد دارد؛ یعنی براساس همان چیزی که کمونیسم منکر آن است با او نظر مساعد دارد و حداقل قسمتی از ناتوانی آن برای نیل به این هدف (برقراری یک جامعه خوب) در داخل کشور، مربوط است به اشتباه جهان بینی آن در ماوراء طبیعت.

سپس می‌گویید: این جنبش (جنبش مارکسیستی) با انسان دوستی غربی تفاوت دارد. از جهت اینکه مارکسیسم، همه مسایل را در این جبهه طلبی منحصر و متمرکز می‌سازد و خود را وقف آن می‌کند و با تمام فعالیت‌هایی که آزادی خواهی دنیوی و انقلابات آمریکا و فرانسه نیز داشته‌اند، تفاوت دارد.

مارکسیسم همه تخم مرغ‌ها را در یک سبد می‌گذارد؛ سبد تاریخ. هیچ چیز برای او جز نوع تاریخی که مطمئن است آن را می‌سازد و مصمم است آن را برقرار کند، ارزش ندارد. از نظر او زندگی فردی انسان، نه معنا دارد و نه ارزش. و در آخرین مرحله نتیجه‌گیری از محاسبه واقعیت فرد، انسان جز به عنوان یک عامل شرکت کننده در پیشرفت یا توقف وقایع تاریخی فردا معنایی ندارد.

بنابراین انسان در مارکسیسم، جز یک وسیله برای رسیدن به هدف نیست. به هر حال در رابطه با این هدف که از جانب تاریخ، داده و معین شده است، شخصیت انسانی در مارکسیسم معنای نامعینی پیدا می‌کند و این تنها معنا برای شخص او و دیگران است. آنچه در حوادث قابل ملاحظه تاریخی روی داده، نتیجه قطعی همین طرز فکر است که مانع از کشتن، شکنجه کردن یا استثمار یک انسان شود. اگر تکامل تاریخ بتواند با تصفیه، شکنجه کردن یا بردگی این شخص، گامی به جلو بردارد، برای مارکسیسم دلیلی وجود ندارد.

سپس بعد از اشاره به اینکه این نتیجه منطقی هر طرز فکری است که احساس متعالی را از نظر افکنده باشد و مطالبی دیگر، می‌گویید: هم‌اکنون گفتیم: تاریخ برای مسلمانان دارای اهمیت است؛ اما برای مارکسیسم، فقط تاریخ است که اهمیت دارد و اختلاف آنها در

↔ این معنا بسیار است.

مسلمان نیز مانند مارکسیست و برخلاف هندو، آنچه را که در این جهان می‌گذرد، با معنای دوام و استمرار می‌نگرد و گریز از آن برایش میسر نیست. او برقرار ساختن یک زندگی دلپذیر را در روی زمین، یک فرمان عالی تلقی می‌کند.

دستگاه اسلامی، یقیناً تا امروز، جدی‌ترین و پسندیده‌ترین کوشش را برای برقرار ساختن عدالت در جامعه به عمل آورده و این کوشش از لحاظ وسعت عمل و بلندپروازی تا ظهور مارکسیسم، مقام اول را داشته است (بعد از آن نیز اگر بیگانگان مانع نشوند، مقام او را دارا خواهد بود) مع ذلک، اختلاف آن با کوشش مارکسیسم در این معناست که از نظر اسلام، هر حادثه این جهانی دارای دو جنبه است و در دو زمینه مفروض ثبت می‌شود. هر جنبشی که از جانب انسان به عمل آید، دارای یک معنای ابدی و یک معنای آنی است.

حرکت امور این جهان به جلو، افسانه‌ای بزرگ و همگانی است که گروه انجام می‌دهد و در عین حال، این حرکت از یک دسته اعمال مشخص ترکیب شده که هر فرد به سهم خود، در روز محشر مسؤول آن عمل است؛ یعنی هر عملی که انجام می‌دهیم، در دنیای آینده به نوعی دارای عاقبت است. پس به عبارت دیگر: هر عمل باید از یک سو به تنهایی ارزیابی شود و از سوی دیگر: در رابطه‌اش با گسترش تاریخی، این نوع قضاوت، هم می‌تواند علمای ماوراء الطبیعه را راضی کند و هم با واقعیت - یعنی جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم - مناسب است و از طرف دیگر، با نوع موجوداتی که انسانند و نوع زندگی که تاریخ بر ما عرضه می‌دارد مناسب است. در صورتی که تحقق این منظور، از یک هدف تنگ نظرانه که وجود اخلاق برتر از تغییرات متوالی دنیا را انکار کند، ساخته نیست.

تاریخ معنا دارد، معنای نهایی؛ ولی این معنا به خود او محدود نمی‌شود. به عبارت بهتر می‌توان گفت: مقیاس‌ها و نمونه‌هایی یافت می‌شوند که بالاتر از سیر تکامل تاریخی جای دارند و این سیر تکامل بر طبق آنها باید قضاوت شود و عملاً نیز قضاوت شده است.

برای مورخی که روش‌های استقرایی را به کار می‌بندد، صرف نظر از هر نوع عقیده‌ای که درباره ماوراء الطبیعه داشته باشد، این امکان هست که صحت استدلال ما را درباره جنبه غیر دینی و تاریخی دریابد. آنهایی که از انکار متعالی آغاز می‌کنند، سرانجام عملاً و نظراً به انکار همه ارزش‌ها کشیده می‌شوند.

فلسفه مارکسیسم در جنبشی شریک شده که در آن، نه تنها وسایل بر طبق هر ملاکی که

↔ اتخاذ شوند، بی اعتنا به اخلاق و حتی ضد اخلاقی هستند؛ بلکه در آن، هدف نیز از میان رفته است. "عدالت اجتماعی" که ابتدا به مثابه هدفی مورد نظر مارکسیست‌ها بوده، در دست تشکیلات فعلی شوروی، یک عقیده تاریخی زاید و در خدمت عملیات قدرت آشوب‌گرایی دنیایی و یک سلاح ایدئولوژیک گردیده است.

جنبش مارکسیسم با طرد هر نوع ملاک خارجی برای قضاوت درباره خود، به سرعت مبدل به دستگاهی شده که دیگر ملاکی برای قضاوت ندارد. تنها تکاپوی انسان برای رسیدن به عدالت - که تماماً جنبه این جهانی داشت - به سرعت تلخ‌کام شد.

هدف ما این است که چگونگی روش اسلام را نسبت به تاریخ نشان دهیم. روشی که می‌خواهد هر قدمی را که در تاریخ برداشته می‌شود، از زاویه نوعی تعالی بنگرد. این قید تعالی عاملی بوده است که در جریان تاریخ، جنبش‌های اسلامی را از تندروی‌ها و عواقب ناگوار آن مصون داشته است. برای ارزیابی این تعالی در اسلام، میزان‌هایی در نظر گرفته شده که از طریق اعتقاد به بهشت و دوزخ، اعتقاد به جهان دیگر (بعد از ختم تاریخ) متجلی می‌شوند. و این مستعار بدیع و شگفت، به نحوی قابل انعطاف؛ ولی بدون غفلت از تکلیف اصلی خود، مجموع گسترش تاریخی مسلمانان را هدایت کرده است.

مسلمانان مجتمعاً و منفرداً در ورای این جهان بهشتی یافته و در داخل تاریخ نیز جامعه‌ای دیده‌اند که به گمان آنها این جامعه، هم برای آماده کردن شخص برای ورود به آن بهشت و هم برای زیستن در عرصه زمین مناسب است. پس یک نوع جامعه‌ای یافته‌اند که برای زندگی در این جهان و در جهان فردا شایسته است.

سخنان این نویسنده پیرامون اسلام و توسعه و قدرت و تحرک و مایه عظیم و جاودانی آن طولانی است. خوانندگان عزیز، خود می‌توانند آن کتاب را مطالعه کنند. در پایان این فصل می‌گوید: تصدیق کردیم که اسلام اصولاً یک دین است. بنابراین امری است عمیقاً شخصی و مآلاً از تمام قانون‌های ویژه و محدود جهان غیر دینی بالاتر قرار می‌گیرد. مع هذا قبول کردیم که نسبت به این مسائل جهانی، توجه مخصوص و آشکار داشته است. اصولاً چنین معتقد بوده است که فرمان خداوند را درباره طریقه زندگی کردن، هم در مقیاس فردی و هم در مقیاس گروهی دریافته است؛ بنابراین اعتماد زیادی به جامعه مذهبی خاص خود نشان داده است و این ایمان تا جایی پیشرفته که وسایل ساختن یک جامعه ایده آل را در نظر گرفته و به حساب آورده است.

یا اگر از زاویه دیگر بنگریم، می‌بینیم برای برپا شدن جامعه ایده آل به جای خواهش‌های انسان، دعوت خداوند را عنوان کرده است. با اغماض بیشتر می‌توان گفت: مسلمان

نظام اسلامی تدابیر و برنامه‌هایی در رشته‌های مختلف پیشنهاد کرده است که این‌گونه سرمایه‌داری و استثمار و تفریط مال و اندوخته‌های کلان از بین برود و زمینه برای پیدایش آن فراهم نگردد، چه در به دست آوردن مال باشد و چه در خرج کردن آن. اسلام دست افراد را آن‌گونه باز نگذارده و مختار نساخته است که بتوانند این همه سرمایه را گرد آورند و راه‌هایی جلوی پای بشر در خرج و مصرف گذارده و تشویق‌ها و ثواب‌هایی و عده داده، جرایم و کفارات و سیاست‌هایی مقرر کرده است که خود به خود، تعادل ممکن برقرار می‌گردد.

در جامعه اسلامی، مال و سرمایه هرگز نمی‌تواند عاملی برای روی کار آمدن حکومت‌ها و انتخاب این و آن باشد. نقش توانگر و بینوا در حکومت و اجتماع اسلامی برابر است.

اسلام در عین حال که به مال و بی‌نیازی و کار و تلاش اهمیت داده است و ضایع کردن اموال و نیروها و ضایع گذاردن آن را ممنوع نموده است، همه را به سعی و عمل برای برداشت هرچه بیشتر از نعمت‌ها

↔ حقیقی در جامعه ایده آل زندگی می‌کند و نسبت به زندگی اجتماعی این جامعه، احساس یک ایمان جهانی دارد.

پس تاریخ اسلامی در جوهر خود، اجرای تمایلات تاریخی انسان در زیر هدایت خدایی است. اگر بخواهیم به اصطلاح مسیحی سخن بگوییم، باید بگوییم: این قلمرو خدا در روی زمین است. و اگر بخواهیم اصطلاح یونانی را به کار ببریم، باید بگوییم: این جامعه خوب و ایده آل است.

و مواهب طبیعی امر فرموده و عمران اراضی و احداث قنوات راستوده است، از اشخاص نیکوکار و فعال و تولید کننده و آباد کنندگان زمین‌ها نه به عنوان یک ثروت‌اندوز و سودجو؛ بلکه برای نقشی که در رفاه و آسایش و فراوانی و رفع نیازمندی‌های جامعه دارند - تشویق و تقدیر می‌نماید. در واقع ارزش این افراد را از هدف آنها مشخص می‌سازد و هدف آنها را از برداشتی که از عواید خود می‌نمایند و از چگونگی به کار انداختن اتفاقات و مخارج آنها می‌شناسد. هرگز نباید مال، بیهوده و اسراف‌گرانه در راه‌های باطل صرف شود و نباید مال داشتن، کسی را در اجتماع مقام و منصبی بدهد و بر دیگران تحمیل نماید.

اصلاً مال اندوزی و جمع مال به عنوان یک هدف و لحاظ استقلال‌ی برای بشر عیب و عار است؛ اما کسب مال نه به عنوان یک هدف؛ بلکه به قصد استفاده‌های مشروع و مستحب و واجب مثل انفاق فی سبیل الله کمال افتخار می‌باشد. تولید ثروت، به معنای تولید مواد مورد احتیاج جامعه، ممدوح و مورد تقدیر است. چنانچه انفاق، آن هم در راه امور اجتماعی و عام‌المنفعه و سعادت جامعه ممدوح است؛ اما نگهداری ثروت جز گرفتاری و مناقشه در حساب و سنگین شدن بار و عوارض سوء و معایب دیگر اثری ندارد و هر کس از فرد توانگری برای توانگری او تواضع و فروتنی نماید، دو ثلث دین خود را از دست داده است:

«مَنْ تَوَاضَعَ لِغِنَىٰ لَغْنَاهُ ذُهِبَ ثُلَاثًا دِينَهُ»؛

«هر کس به ثروت‌تمندی به خاطر ثروت‌تمندی‌اش تواضع کند، دو سوم دینش از بین رفته است».

این حدیث بسیار حساس و پرمعنا است و نقش اسلام را در رفع اختلاف طبقاتی و اهمیتی که به آن داده است و درجه‌ای که برای آن قایل شده است، را نشان می‌دهد.

در قرآن مجید، ذیل داستان قارون - یهودی سرمایه‌دار - می‌فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^۱

«این خانه آخرت را برای آن کسانی که اراده علو و برتری در زمین ندارند قرار داده‌ایم و عاقبت (و پایان نیک) برای پرهیزکاران است».

این است تعریف اجتماع اسلام، اجتماعی که احدی نباید در آن گردن‌کشی و بلندی جویی داشته باشد که حتی بر حسب بعضی تفاسیر از علی رضی الله عنه روایت شده است که فرمود:

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيُعْجَبُهُ شِرَاكُ نَعْلِهِ فَيَدْخُلُ فِي هَذِهِ الْآيَةِ: تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ...»^۲

مضمون روایت این است که: اگر کسی از بند کفش خودش به خود بی‌بالد، گردن‌کشی کرده و علو و برتری جسته است.

۱. سوره قصص، آیه ۸۳

۲. تفسیر مجمع البیان، ص ۲۶۹.

این آیه همه را می‌شناساند و اجتماع متواضع اسلام را معرفی می‌نماید. انصافاً باید گفت: اجتماعات کمونیستی و سرمایه‌داری کجا و این اجتماع سراسر فضیلت و برابری کجا؟ رهبران متکبر، مغرور، پر نخوت و فرعون منش و پر باد آن اجتماعات کجا و رهبر بی‌مدعا، بی‌تشریفات و بی‌فاصله از مردم و اجتماع واقعی اسلام کجا؟

از بامداد تا شامگاه هر چه می‌بینیم، گردن‌کشی، تظاهر، کبر و نخوت، استبداد، فرعونیت، تعظیم و خم شدن، نیایش و مدح و چاپلوسی گردن‌کشان است. هر کس کمترین قوه مالی یا مقامی یا بلکه علمی داشته باشد، نسبت به کسی که فاقد آن است، بی‌اعتنا و بی‌احترام می‌شود. در ادارات، مؤسسات و برنامه‌های مختلف، عدول از هدف این آیه نمایان است.

اسلام دینی است که زمامدار متواضع و فروتنش، یک نفر استاندار عالی قدر و صحابه را با سوابق درخشانی که دارد، برای شرکت در یک مجلس میهمانی توانگرانه، و نشستن بر سر سفره کسی که توانگران را بر آن خوانده و بینوایان را وا گذاشته، به شدت مورد بازخواست قرار می‌دهد و نامه‌ای توبیخ آمیز برایش می‌فرستد.

دینی است که بانوی اول آن، حضرت زهرا علیها السلام خودش شخصاً آن قدر جو دستاس می‌کند و آب می‌کشد که آثار آن در دست و بدنش ظاهر می‌شود. وقتی در خانه شوهرش - یگانه قهرمان فاتح و بزرگ مرد اسلام - بود، فرشتگان یک پوست گوسفند بود!

پیغمبر و رهبر عالی قدر اسلام دعا می کرد که:

«اللَّهُمَّ احْنِنِي مِسْكِيناً، أُمَّتِي مِسْكِيناً وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَةِ
الْمَسَاكِينِ»؛^۱

«خدایا مرا بینوا و مسکین زنده بدار، مسکین بمیران و با

مساکین محشورم کن».

این دعا معنایش این نیست که به من نعمت نده، و کار و عمل مرا
بی نتیجه کن و من می خواهم نقشی در جامعه نداشته باشم؛ بلکه این
دعا معنایش، اظهار تنفر از ثروت اندوزی و سودجویی، جمع مال،
حرص و بخل و نگه داشتن مال و ترک انفاق فی سبیل الله است؛ زیرا آن
کس که مسکین بودن را دوست می دارد و آن را از خدا می خواهد، از
وبال مال و عواقب سوء اخلاقی و عملی آن بیم دارد.

چنان است که معاویه در تعریف حضرت علی علیه السلام گفت: اگر دو
انبار، یکی از گاه و دیگری از طلا داشته باشد، اول طلا را در راه خدا
انفاق می نماید.

آری پیغمبر رهبری بود که بسا یک ماه می گذشت و در خانه اش
غذایی پختنی - با آنکه در اختیارش بود - فراهم نمی شد و آن را به
نیازمندان می داد.

سوید بن غفله گفت: وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام ظاهراً خلافت

۱. بحار الانوار، ج ۶۹، ص ۱۷۵.

و زمامداری جهان اسلام را در اختیار داشت، بر آن حضرت وارد شدم، دیدم روی حصیر کوچکی نشسته است و در خانه غیر از آن حصیر، چیز دیگری نیست.

عرض کردم: یا امیرالمؤمنین! بیت المال (خزانه اموال حکومتی جهان اسلام) در دست توست و در خانه چیزی از لوازم خانه نمی بینم. فرمود: ای پسر غفله! خردمند برای خانه‌ای که از آن باید انتقال کند، اثاث و لوازم فراهم نمی نماید. ما را خانه دیگری است که بهترین متاع و اثاث را به آنجا نقل کرده ایم (جهان دیگر) و خود نیز پس از مدت زمان کوتاهی به آنجا خواهیم رفت».

ابن عباس گفت: در ذی قار به محضر حضرت علی علیه السلام مشرف شدم، آن حضرت کفش خود را وصله می زد.

به من فرمود: قیمت این کفش چقدر است؟

عرض کردم: قیمتی ندارد.

فرمود: به خدا سوگند! این کفش نزد من از امیر بودن بر شما محبوب تر است، مگر آنکه حقی را به پا دارم، یا طلبی را دفع کنم.

وقتی شخصی از آن حضرت، از جامه وصله داری که پوشیده بود پرسش کرد (که مثلاً این چه جامه‌ای است، یا چرا باید امیر مؤمنان این جامه را بپوشد؟) فرمود: قلب به آن خاشع می گردد و نفس رام می شود و مؤمنین به آن اقتدا می نمایند (و رقابت و هم چشمی در پوشیدن لباس‌های گران قیمت و تجملی از بین می رود).

این دین، این تعلیمات، این تربیت و ایمان و وجدان اسلامی، سرمایه داری و مال اندوزی و فسادگری را می‌کوبد، وجدان مسلمان را از آن متنفر می‌سازد و آن را عسل مسموم جلوه می‌دهد.

مال، در حلالش حساب و در حرامش عقاب است، هر کس در دنیا مال بیشتری داشته باشد، در قیامت سهم و حظش کمتر است، مگر آنکه آن را در راه خیر و صلاح اجتماع انفاق کند.

یک نفر که مال اندوزی نکرده، به فکر جمع سرمایه و ثروت نبوده است، از اینکه روی زمین پر از سرمایه دار و توانگر باشد، بهتر است.

غرض این است که نظام اخلاقی و نظام تربیتی و وجدان اسلامی، بزرگ‌ترین عامل اعتدال و حفظ توازن اقتصادی است. و اگرچه مالکیت محدود و مشروط اختصاصی اسلام، هیچ یک از معایب سرمایه‌داری را ندارد؛ اما اگر سایر نظامات اسلام هم با آن ضمیمه شود و نظام تمام عیار اسلام در هر رشته و قسمت اجرا گردد، احتمال بروز آن معایب هم داده نخواهد شد.

بیشتر افرادی که در مقام انتقاد از نظام مالکیت هستند، مقابل چشمشان، نظام مالکیت لعنتی غرب را که حرام زاده‌هایش، سرمایه‌دارانی چون راکفلر و اوناسیس و یا فؤدال‌هایی چون ژاکلین کندی و ... می‌باشند، قرار داده‌اند، و همه عیب‌ها را به حساب نظام مالکیت می‌نویسند. از سوی دیگر، از برنامه‌های جامع الاطراف و سازنده اسلام چشم می‌پوشند و فقط به همان نظام مالکیت خشک

و خالی آن، منهای ایمان به خدا، و بدون تاسی و پیروی از پیغمبر ﷺ و علی علیه السلام و زهرا علیها السلام و تربیت اخلاقی و تعالیم حساس اسلام و با حذف ناله‌های علی علیه السلام و دعاها و بالاخره منهای فرهنگ اسلام می‌تازند و حمله می‌کنند. با اینکه نظام مالکیت و مالی و اقتصادی خشک و خالی اسلام هم بر نظامات دیگر برتری دارد.

این اسلام است که مسلمانش وقتی می‌خواهد از دنیا برود، ناراحت است، نگران است و گریه می‌کند که پیغمبر ﷺ با ما عهد فرموده است که اثاث یک نفر شما از دنیا، باید به مقدار زاد و توشه یک نفر مسافر باشد، و در کنار من این همه اثاث است، در حالی که چیزی نبود جز یک آفتابه و یک کاسه و یک ظرف لباس شویی!

این اسلام که مسلمانش، استاندار مداین - پایتخت شاهنشاهان ساسانی و کاخ تیسفون که مردم، آن همه جلال و جبروت و تجملات بی‌نظیر خیره‌کننده را در آنجا دیده بودند - خانه‌اش، یک حجره‌ای بود که از قامت یک انسان، ارتفاع و طولش بیشتر نبود و با آن همه تواضع و فروتنی در بین مردم، به عمل مهم استانداری می‌پرداخت.

این سلمان بود که حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: مردی از ما اهل بیت است و علم و دانش او را می‌ستود^۱ و پیغمبر ﷺ هم فرمود: «سلمان از ما اهل بیت است. و فرمود: بهشت به سه نفر مشتاق است: علی و عمار و سلمان».

۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

این سلمان، از شیعیان علی و شاگردان مکتب او است که عطایش از بیت المال پنج هزار بود و همین که دریافت می‌کرد، آن را در راه خدا انفاق می‌نمود و از دسترنج خود، مخارج منحصر خود را فراهم می‌کرد.^۱

ابوذر اسلام، با وضعی که در عصر عثمان جلو آمد و سرمایه‌دارهایی مثل طلحه و زبیر و مروان و دیگران، مخصوصاً از بنی امیه در صحنه اجتماع مسلمانان ظاهر شدند، و با ولخرجی‌های عثمان و کاخ‌سازی‌ها و اسراف معاویه به مبارزه برخاست و آن نظام ضد اسلامی را محکوم کرد.

این مسلمانان بودند که گاه اتفاق می‌افتاد غذایی برای مسلمانی هدیه می‌شد. آن هدیه تا ده خانه می‌گشت و به خانه شخص اول می‌رسید و خدا ایثار مسلمانان صدر اسلام را در قرآن مجید مدح فرموده است.

پیغمبر اسلام ﷺ فاطمه عزیزش را منخیر می‌نماید که مال به او بدهد یا دعا به او بیاموزد. او با کمال نیازی که بر حسب ظاهر به مال داشت، دعا را اختیار می‌کند و به حضرت علی علیه السلام می‌گوید:

«ذَهَبْتُ مِنْ عِنْدِكَ لِلدُّنْيَا، وَجِئْتُكَ بِالْآخِرَةِ»^۲

«از نزد تو برای دنیا رفتم و برایت آخرت آوردم».

۱. اسد الغابه، ج ۲، ص ۳۳۱؛ سنن ترمذی، کتاب مناقب، ح ۳۷۹۷.

۲. نظم درر السمطين، ص ۱۹۰.

و حضرت علی علیه السلام به او می گوید:

«خَيْرُ أَيَّامِكَ خَيْرُ أَيَّامِكَ خَيْرُ أَيَّامِكَ»^۱

«بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است، بهترین روزهای تو است».

نظام مالکیتی که این مکتب عرضه کرده است، نباید دگرگون شود و نه منطق فقه قابل دگرگون شدن است.

تجارت و بازرگانی، مزارعه و مضاربه و مساقات و اجاره در این نظام موضع محکم و غیر قابل نفوذ هستند.

نظام مالکیت اسلام، نظامی است که نظامات مالکیت جاهلیت را که هم اکنون در دنیاهاى غرب، به وضع بسیار بی رحمانه و بی شرمانه‌ای اجرا می شود و متأسفانه در مجتمع به اصطلاح اسلامی نیز آن نظامات جاهلی وارد شده است، دگرگون کرد.

آنان که به نظام اسلام حمله می کنند، اشتباهشان از اینجا ناشی می شود که نه نظام اسلام را می بینند و نه از آن اطلاع دارند. گروه‌هایی سرمایه دار را می بینند که در کشورهای اسلامی، مانند غرب، خون مردم را می مکند و چه تزئینات و چه تجملات، چه اسراف‌ها و چه خرج‌های بیهوده و عیاشی‌ها که می نمایند.^۲ گمان می کنند نظام اسلامی یعنی این.

۱. نظم در السمطین، ص ۱۹۱.

۲. در همین کشور خودمان، طبق نوشته کیهان شماره ۱۰۴۷۴ در ظرف نه ماه، سی و نه میلیون ارز از کشور، به وسیله پنجاه شرکت خارج شده تا ایرانی‌های خارجی پسند

دیگر نمی پرسند: پس نظام مالکیتش کو؟ نظام هزینه و مصرفش کو؟ نظام اخلاق و زهدش کجا رفته؟ نظام برادری، مساوات و ایثارش کجا است؟ نظام تعلیم و تربیتش را چرا ندارد؟ نظام حکومت و سیاستش چرا در بین نیست؟

بله، نظام اشتراکی در مقایسه با نظام سرمایه داری غربی ممکن است در مذاق بسیاری شیرین تر و به رسیدن هر کس به سهم خود نزدیک تر و از اجحافات و ستم کاری های سرمایه داران خالص تر باشد و معایب خاص سرمایه داری را نداشته باشد. اما نمی توان به طور مطلق هم آن را از نظام اشتراکی منهای خدا و دین و وجدان و اخلاق که زیربنای همه چیز را اقتصاد می داند، بدتر شمرد. و بالاخره معلوم نیست که شوروی و چین و آلمان شرقی از ژاپن و آلمان غربی ایده آل تر بوده و مردم آنجا خوشبخت تر باشند و معلوم نیست که کارگر آمریکایی با تمام عیوبی که نظام آنجا دارد و همچنین کارگر آلمان غربی حاضر باشد محل شغل خود را با کارگر روسی یا آلمان شرقی عوض کند.^۱

از نظر نظام اسلامی، این دو نظام هر دو باطل است. نظام سرمایه داری به اسم آزادی فردی، دایره مالکیت و اختیارات مالی فرد

↔ بتوانند روزانه صدهزار قوطی آب جو خارجی سر بکشند. تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

۱. بلکه طبق بعضی آمارها در برابر گروه های کارگر آلمان شرقی که از بدی اوضاع و فشارهایی که بر آنها وارد می شود و نداشتن آزادی، همواره به آلمان غربی می گریزند، یک کارگر آلمان غربی به آلمان شرقی فرار نمی کند.

رابی قید و شرط و نامحدود توسعه می دهد که بتواند هر جور خواست، از فرد دیگر بهره کشی کند و او و رأی و فکرش را مالک شود و یک جام شراب را برای هوس و اسم و آوازه، به صد هزار تومان خریداری کند و مبالغ گزافی صرف نگهداری یک سگ یا گربه بنماید.

و مانند "هاریمان" چهارهزار دختر کارگر را وسیله عیاشی و شهوت رانی خود قرار دهد.

و نظام اشتراکی، فرد را به کلی پایمال می نماید، مانند یک محجور؛ بلکه به یک ابزار و آلت کار تبدیل و آزادی او را از بین می برد. مالکیت خصوصی که فطرت بشر آن را به وجود آورده است و اگر نباشد، معایب بزرگ پیدا می شود را الغا می کند و دیکتاتوری حزبی بدتر از دیکتاتوری فردی، مثل دیکتاتوری استالین و اختناق افکار تشکیل می دهد و انسان و فکر و فطرت انسانی، آزادی ضمیر و قلم و زبان او را در نظام اشتراکی زندانی می کند.

باری اگر مقصود از نظامی که باید دگرگون شود، نظام سرمایه داری غربی است، حق همین است که باید دگرگون شود و اسلام آن را با تمام لوازم و محتویاتش دگرگون کرد. این نظام باطل است، چنانکه نظام کمونیسم نیز باطل است.

و اگر مقصود از انقلاب اجتماعی در نظام مالکیت این است که مالکیت خصوصی بر وسایل انتاج و تولید مثل کارخانه، زمین، باغ، قنات، خانه اجاره ای و دکان، باید ملغی شود تا فسادها بر طرف گردد و برابری و قسط برقرار شود.

جواب این است که:

اولاً: نظام مالکیت و اختصاص، ریشه فطری دارد و بشر فطرتاً به آن توجه دارد و مانند سایر غرایز، وجود آن و اشباع آن تحت نظم منطقی و عقلایی لازم است و فواید بزرگ دارد و باید از آن مانند سایر فطریات و خواسته‌های فطری و غرایز استفاده کرد و ندیده گرفتن آن، مثل ندیده گرفتن غریزه جنسی و غرایز دیگر است.

چنان‌که غریزه جنسی موجب تولید نسل است، این غریزه هم در تولید مواد مورد نیاز و رفع احتیاجات بشر مؤثر است. و در حقیقت از قوه تولید حمایت می‌کند و پشتیبان آن است و آن را هرچه بیشتر به کار می‌اندازد و تنبلی و تن‌پروری را از شخص دور می‌سازد و به خصوص اگر خدای نخواست، بشر و جدان نداشته باشد و به معنویت و فضیلت ایمان نیاورده باشد و همه چیز و همه کارش، اقتصاد و برای اقتصاد باشد و همه چیز را به ظاهر وضع اقتصادی و تحول آن بداند و تحولات را ناشی از آن بشمارد. اگر این غریزه اختصاص و مالکیت هم نباشد، چرا کار کند؟ و چرا بهتر کار را انجام دهد؟ هیچ دلیل معقولی ندارد.

لذا اصل مالکیت را با همان قیود و حدود و شرایطی که اسلام برقرار کرده که نظامات فرهنگی و اخلاقی و تربیتی نیز در تعدیل و حسن استفاده از آن، سهم عمده و مؤثر را داشته باشد، باید پذیرفت.

ثانیاً: آن چیزی که موجب به وجود آمدن نظام طبقاتی و فاصله‌های زیاد است، آزادی نامحدودی است که در کشورهای سرمایه داری به

سرمایه داران داده شده است که امکانات ثروت را در آنها به طور نامحدود فراهم کرده و قانون و حکومت و مردم هیچ گونه نظارتی بر آن ندارند. در نتیجه سرمایه داران بر همه اوضاع سیاست، حکومت، اقتصاد، فرهنگ، مطبوعات و تبلیغات مسلط هستند و این سرمایه داران و کارتل‌ها و کارخانه دارها هستند که سیاست کشورهای سرمایه داری و کشورهای تحت نفوذ آنها را در اختیار گرفته‌اند و از رحم و وجدان و احترام به معنویات، در آنها خبری نیست که نمونه آن، تسلط سرمایه داران یهودی بر ایالات متحده و جانب‌داری و حمایت بی دریغ نامحدود آن کشور از اسرائیل و آن جنایت‌های وحشتناک است.

اما در نظام اسلامی به علل زیر، اوضاع اقتصادی، مالی و امکانات مردم در تحصیل مال و ثروت متعادل می‌شود:

۱- بانکداری و رباخواری به شدت ممنوع و اعلان جنگ به خدا و درهمی ربا در نظر اسلام، از زنای با مادر بدتر است، که از این تأکید، کمال توجه اسلام به نظام اقتصادی صحیح معلوم می‌شود.

۲- مالیات‌های اسلامی مانند خمس و زکات، به خصوص زکات نقدین (طلا و نقره) که همه ساله باید ادا شود، تا از نصاب بیفتد.

۳- مسأله ثلث مال، اگرچه استفاده از آن اجباری نیست؛ اما در محیط تربیت و ایمان اسلامی و ارشاد دینی، مانند یک واجب اعتبار می‌شود و هر ثروتمند و هر کس هرچه داشته باشد، ثلث آن را از اختیار ورثه

خارج می نماید و برای خیرات و مبرات و مصارفی که در نظر می گیرد، اختصاص می دهد.

۴- مشاغل و کسب‌هایی که موجب جمع ثروت می شود، یا برای ثروتمندان، مصرف‌های بیهوده و غیر مفید به حال اجتماع می سازد، مانند: قمار، شراب‌سازی، شراب‌فروشی، مجسمه‌سازی، خوانندگی، نوازندگی، دایر کردن مراکز فساد و کاباره‌ها و امثال آن ممنوع است.

۵- به طور کلی اسراف و تبذیر اموال که سرمایه داران و زن و بچه‌هایشان به آن گرفتار می شوند و اگر راهش بسته شود، سرمایه را در خیر اجتماع مصرف می نمایند، جایز نیست و اکیداً ممنوع است.

۶- از اسباب مهم تعادل ثروت و خرد شدن اموال، قانون ارث است. با نظام دقیق، علیرغم قوانین جاهلیت که ثروت را در دست فرد واحد نگهداری می کرد و حتی اگر ثروتمند فرزند نداشت، به او اجازه داده می شد که دیگری را فرزند خوانده خود بنماید تا از او ارث ببرد، و علیرغم قوانین کشورهای سرمایه داری که به سرمایه دار، اجازه می دهد ثروتش را برای گربه یا سگش قرار دهد، در حالی که میلیون‌ها مردم گرسنه باشند. اسلام اجازه چنین اموری را نمی دهد.

۷- تشویقات اکید به انفاقات و خیرات، و مطلق صدقات و مبرات و صرف اموال در خیر و ترقی، رفاه عموم، تأسیس مدارس، بیمارستان‌ها، دارالایتام، دارالعجزه، خدمات اجتماعی، پل‌سازی،

راه‌سازی و مددکاری نیز یکی از وسایل مهم جلوگیری از تمرکز ثروت و مشوق صرف آن در مصالح اجتماعی است.

۸- قوانین مربوط به اراضی موات و جنگل‌ها و اراضی مفتوح عنوه.

۹- وقف، که یکی از راه‌های صرف سرمایه در مصالح مشترک مردم

است.

۱۰- دعوت به انصاف در معاملات، و اکتفا به سود کم و به مقدار

کفایت و ترک غش و خیانت در معاملات نیز از عوامل کنترل‌کننده

و تعادل بخش است.

۱۱- همچنین تشویق به قناعت و رضا به آنچه مقدر و فراهم

می‌شود و معاش و خرج به اقتصاد و میانه روی.

۱۲- نكوهش از سرمایه و اندوخته بیش از حد کفاف و به طور کلی

مذمت از اندوخته کردن و پس انداز نمودن که در تربیت اسلامی خلاف

توحید در توکل و خلاف اعتماد به خدا است.

۱۳- مذمت و نكوهش از بخل و حرص، و مدح سخاوت تا آنجا که

در روایات آمده: بخیل از خدا و بهشت و مردم دور بوده و به آتش

نزدیک است.

۱۴- تحریم استعمال ظروف طلا و نقره و آراستن مرد به آنها که

علاوه بر اینکه دلیل بر حرمت این استعمالات است، نشانه محبوب

بودن سادگی معاش و اثاث و لباس است.

بالاخره مکتب اسلام و نظامات اسلام در شعب مختلف و متعدد، همه در کنترل وضع مالی و جلوگیری از مفسد سرمایه داری نقش بزرگ و حساسی را ایفا می‌کنند که در مجتمع اسلامی، هرگز از مفسد تورم ثروت و تمرکز سرمایه نباید بیم داشت.

اینکه در عصر عثمان، آن همه صحابه روشن و آگاه، از سوء اوضاع انتقاد می‌کردند، به همین جهت بود که سرمایه‌دارهایی مانند طلحه و زبیر و مروان و دیگران، عدول حکومت را از نظام اسلامی، مخصوصاً نظام مالی نشان می‌دادند و عاقبت این روش ناپسند، موجب انقلاب و منجر به خاتمه دادن به حکومت عثمان گردید.

ثالثاً: تفاضل و اختلاف، از نوامیس خلقت است که باید از آن استفاده شود و بایک نظام صحیح، از همه جانب کنترل گردد. شاید شما دو نفر را پیدا نکنید که در مجموع خصایص و استعدادات و مواهب و نیروی ذاتی، نتیجه و بازده عمل آنها یکسان باشد. این ناموسی از نوامیس خلقت است و ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، این یک واقعیت و حقیقت است.

در قرآن مجید، به همین قانون خلقت که در تمام موجوداتی که ما می‌شناسیم و در انسان ساری و جاری است، اشاره شده و چنین می‌فرماید:

﴿وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا

سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا يَجْمَعُونَ»^۱

«برخی از ایشان را بر بعضی دیگر، درجاتی برتری دادیم تا بعضی از ایشان بعض دیگر را استخدام نمایند و از یکدیگر و عمل دیگری انتفاع ببرند و با کمک هم، نظام معیشت را برقرار نمایند (نه اینکه استعلا و امتیاز برقرار سازند) و رحمت پروردگار تو بهتر است از آنچه جمع می‌کنند».

یعنی از اموال و دارایی‌هایی که اندوخته می‌نمایند، رحمت خدا بهتر است؛ بنابراین شرط عقل و ایمان به خدا، این نیست که شخص، بهتر را رها کند و کمتر را بگیرد.

نظام اقتصاد و معاش و تمدن بشر، بر این تفاضل و تفاوت صحه گذارده است و افرادی هستند که بازده اقتصادی آنها از دیگران بیشتر است و کارشان بیشتر از افراد متوسط است، یا بیشتر ارزش دارد. مثلاً کاری را که دیگران در هشت ساعت انجام می‌دهند، در چهار ساعت تمام می‌کنند. آیا می‌شود به این افراد گفت که شما کار نکنید و جامعه نباید از خود شما و نیرویتان استفاده کند؟ یا کار کنید و به قدر دیگران مزد بگیرید؟ یا مزد کارتان باید اسکناس و دلار و پوند بماند و نمی‌توانید آن را به کسی ببخشید یا به فرزندتان بدهید، یا تبدیل به اموالی که استهلاک ندارد نمایید؟ یا نباید با آن زمین بایری را احیا کنید

۱. سوره زخرف، آیه ۳۲.

و باغی احداث نمایند و قناتی بکنند و مزرعه و خانه‌ای بسازند یا آن را به دیگران قرض بدهند و سود نگیرند، یا نباید به مضارب بدهند که دیگری با شرط شرکت شما در خسارت به آن عمل کند و از بهره آن چیزی به شما بدهد؟

یقیناً مصلحت اجتماع و اقتصاد، ترقی، رفاه و جلو رفتن جامعه در این نیست که این اختیار اندک از آنها سلب شود و از این مختصر دلگرمی در حق آنان دریغ شود؛ ولی می‌توان به آنها گفت: شما باید به آنان که از شما ضعیف‌ترند و یا بازده اقتصادی آنان کمتر است، کمک کنید و معاش و رفاه آنها نیز باید تأمین شود.

شما در محضر عدل الهی و در برابر وجدان خودتان مسؤولید. باید رسماً مبلغی از سود خود را که زاید بر حاجت دارید، یا وقتی مال شما به نصابی معین رسید، به عنوان خمس و زکات به بیت المال بدهید، و علاوه برای کسب ثواب و نیل به ارزش‌های واقعی انسانی نیز بیشتر از اینها را در مصالح عموم صرف کنید. و باید خدا و رسول و جهاد در راه او را (جهاد به مال و بدن) از همه چیز و هر کس که دارید، بیشتر دوست بدارید و الا منتظر عذاب خدا باشید. تا حدّ ایثار و برگزیدن دیگران بر خود، اگر جلو بروید عالی‌ترین مدال‌های افتخار نصیب شما شده است و به مقام برّ و نیکی نمی‌رسید، مگر آنچه را دوست می‌دارید، در راه مصلحت عموم بدهید.

از یک سو، تدابیر و نظامات اقتصادی و مالی، از تراکم ثروت

جلوگیری می‌کند. و از سوی دیگر، نظامات اخلاقی شوق آنان را به خیر و انفاق بر می‌انگیزد.

این نظام اسلامی هیچ‌گونه عیبی ندارد و به خصوص در دنیای کنونی که وسایل اجرای این نظام، به مراتب فراهم‌تر از چهارده قرن پیش است، اجرای آن آسان‌تر است. چنان‌که انسان می‌بیند، اسلام با هر روز و عصری موافق‌تر و مطابق‌تر از روز و عصر گذشته است و همه سال و همه وقت، نوتر و تازه‌تر جلوه می‌نماید.

این مقاله اگرچه برای بیان این مطالب نبوده؛ اما اجمالاً اشاره‌ای شد تا معلوم شود تمام ابعاد عدل، فقط در قوانین کامل اسلام و نظام اسلامی فراهم می‌شود.

این جامعه اسلام است که این امتیازات را دارا است و از تبعیضات ناروا و نابجا مبرا است. چنان‌که شما می‌بینید درهای مدارس اسلامی به روی همه باز است و تا این اواخر که دانشگاه‌ها و مؤسسات تعلیمی به سبک تقلید از غرب افتتاح نشده بود، طلاب علوم در دانشگاه‌های بزرگ اسلامی، علاوه بر اینکه شهریه نمی‌دادند، شهریه می‌گرفتند و بزرگ‌ترین دانشمندان در علوم مختلف از طبقات پایین اجتماع بر می‌خاستند.

عدل اسلام اجازه نداد که محاکم اختصاصی تشکیل شود؛ مثلاً کارمند یا ارتشی را در محکمه‌ای که دیگران را محاکمه می‌نمایند، محاکمه کنند.

روی هم رفته اگر نظامات اسلام، در تمام جوانب زندگی بشر اجرا شود و جهانی گردد، در این جهان مادی که قانون تفاضل و تفاوت نیز از نوامیس ثابت آن است - و نمی توان آن را فلسفی دانست؛ چون نظام به آن وابسته است - آخرین حدّ برابری و اعتدال و قسط برقرار خواهد شد و مکتب متعالی اسلام و نظام الهی آن، نظامی است که تمام محاسن و امتیازات را دارا و از معایب و نواقص سایر مکتب‌ها پاک و پیراسته است.

نتیجه:

اگرچه سخن طولانی شد، به هر حال از مجموع مطالب گذشته و سخنان علما و لغت شناسان و تحقیقاتی که در معنی عدل و قسط و ابعاد متعدد آن شد، چنین نتیجه گرفته می شود:

اولاً: بر حسب لغت، اگرچه عدل و قسط مترادف نیستند، هر کجا یکی از این دو واژه به تنهایی در گفتاری باشد، به مطلق عدل و عدل مطلق و ابعاد متعدد آن دلالت دارد.

اگرچه به نصّ علمای ادب، استعمال هر یک از این دو کلمه به جای یکدیگر، خصوصاً کاربرد لفظ قسط به جای کلمه عدل، مجاز بوده و حقیقت نمی باشد؛ اما دلالت این دو لفظ بر مطلق عدل و قسط، وقتی به تنهایی در کلامی باشند، قابل انکار نیست. مگر اینکه قرینه‌ای بر اراده معنای خاصی وجود داشته باشد که در این صورت به قرینه، آن معنا اخذ می شود (نظیر استعمال لفظ عام در معنای خاص).

و همچنین ظلم و جور نیز اگر منفرداً در کلامی بیایند و قرینه‌ای نباشد، هر کدام بر مطلق وضع شیء در غیر موضع دلالت می نمایند که:

تصرف در ملک غیر بدون رضایت او، تجاوز از حدّ، ظلم حاکم، ظلم به نفس و عدم استقامت از مصادیق آن می‌باشند. هرچند ظلم در مطلق وضع شیء در غیر موضع خود و تمام آنکه از جمله ظلم حاکم است، ظاهر است. و اما "جور" در خصوص معنای جور حاکم، شاید ظاهرتر باشد و بدون قرینه‌ای که دلالت بر اراده مطلق ظلم کند، نمی‌توان آن را به کج‌روی و انحراف از حقّ و معانی دیگر تفسیر کرد.

اما اگر عدل با قسط، ظلم با جور در کلام آمده باشند، قرینه است بر اینکه از هر کدام معنایی دیگر اراده شده است و احتمال تأکید در عطف قسط به عدل یا عدل به قسط و همچنین عطف یکی از دو کلمه ظلم و جور به یکدیگر صحیح نیست.

ثانیاً: یگانه مکتبی که به تمام ابعاد عدل و کیفیاتش نظر دارد و می‌تواند عدل مطلق و همه جانبه برقرار سازد، مکتب اسلام است.

ثالثاً: یکی از مواد مهم برنامه نظام امامت که نظام تمام عیار اسلام و مجری اهداف و عدالت اسلام است، استقرار قسط و عدل مطلق است که این نظام عهده دار آن می‌باشد و بایستی در راه تحقق عدالت، به معانی وسیعی که دارد، هرچه ممکن است و قدرت دارد، کوشش و تلاش نماید و این ماده چنان مهم است که بیشتر مواد برنامه نظام امامت را تحت الشعاع قرار داده است.

بیشتر انتقاداتی که از نظامات دیگر شده و می‌شود، بر اساس همین ماده است و بزرگ‌ترین دلیل بر بطلان آن نظامات و اینکه اولیای آنها غاصب و متجاوزند، فقدان همین ماده است.

این هدف اگرچه به طور کامل و مطلق در زمانی که حضرت پیغمبر و حضرت علی - علیهما صلوات الله - رسماً هم عهده دار حکومت اسلامی بودند، به واسطه عدم اجتماع شرایط محقق نشد و در اعصار سایر ائمه معصومین علیهم السلام هم امکاناتی نبود؛ اما همان مدت کوتاه زمامداری رسمی حضرت پیغمبر صلوات الله علیه در مدینه - بعد از هجرت - که آغاز تشکیل حکومت رسمی اسلام بود، و همچنین زمامداری حضرت علی علیه السلام و قیام تاریخی سیدالشهدا علیه السلام و سیره تمام ائمه طاهرین که مسؤولیتی را در حکومت زمامداری غاصب غیر عادل قبول نکردند و مبارزه منفی را ادامه دادند، جهت نظام امامت را معین کرد و به مردم فهماند که آن نظاماتی که غاصبان به وجود آورده‌اند، در جهت عدالت و مساوات و برادری و برابری اسلامی قرار ندارد.

علاوه بر اینکه روش ائمه علیهم السلام برنامه امامت و جهت آن را تعیین کرد، هر مسلمان را مکلف کرد تا به هر نظامی که در خلاف این جهت باشد، معترض باشد و الغای آن را خواستار گردد. در احادیث متواتری که حکومت حق و عدل را به زمامداری حضرت مهدی - صلوات الله علیه - اهل بیت علیهم السلام نوید داده‌اند، با تکیه به این امتیاز که «زمین را پر از عدل و قسط می‌نماید»، به طور صریح دخالت عدالت در نظام امامت و مأموریت بزرگ و جهانی حضرت مهدی - عجل الله فرجه - را برای استقرار عدل جهانی اعلام فرموده‌اند.

و از نظر روانی، این اعلام و این منطق و این آینده‌نگری در انسان،

یک حالت شدید تنفر از ظلم و ستم و دوستی و خواهش عدل و قسط به وجود می‌آورد که هیچ چیز جز عدالت و قسط او را قانع نمی‌سازد. بر اساس این بررسی‌ها و توضیحات به اصل مطلب مورد نظر؛ یعنی شرح و تفسیر احادیث «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِثَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» می‌پردازیم و نتیجه می‌گیریم که عطف قسط به عدل و ظلم به جور، به ملاحظه این است که تمام ابعاد عدل را در یک آینده درخشان و فرصت مناسب که نظام امامت استقرار کلی و تمام پیدا می‌کند و حکومت جهانی اسلام، در هر قاره و منطقه، سراسر گیتی را فرا می‌گیرد، نوید دهند.

اگرچه «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا كَمَا مَلِثَتْ ظُلْمًا» هم این معنی را افاده می‌نماید؛ اما در جمله «يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَقِسْطًا كَمَا مَلِثَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا» که عدل در برابر جور و قسط در مقابل ظلم قرار گرفته است و قسط به عدل، و ظلم به جور عطف شده است، با توجه به اینکه در عطف باید از کلمه معطوف معنایی غیر از معطوف علیه اراده شده باشد، استفاده می‌شود که در این دو جمله، مراد از عدل، عدل حاکم و عدل نظام و رژیم است و مراد از جور، جور نظام و حاکم است. و مراد از قسط، تقسیم با عدل و توزیع امور مالی و قابل تقسیم بر اساس عدل بوده، و مراد از ظلم، نابرابری در قسمت‌ها و نصیب‌ها است (به معانی دقیق و صحیح که قبلاً توضیح داده شد).

بنابراین نباید کسی تصور کند عدل انبیا و عدل اسلام و عدلی که در

زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام به وسیله آن حضرت مستقر می شود، فقط عدل روبنایی، ناقص و یک بعدی است. یا اینکه مختص به یک اقلیم و منطقه و مملکت است که از مرز یک کشور و یک جامعه تجاوز نکند. چنان که تذکر داده شد، در بسیاری از این احادیث، چون قسط در برابر ظلم، و عدل در برابر جور قرار گرفته است، استفاده می شود که تمام ابعاد عدل در نظر است، هم عدل حاکم، هم عدل فکری و عقیدتی که زیربنای ابعاد نظام عدل است، هم عدل اقتصادی و مالی و تقسیم به عدل، و هم ابعاد دیگر که اگر همه آنها برقرار شود، نقاط ضعف اقتصادی، مالی، سیاسی، اجتماعی، فکری و موجبات واقعی نارضایتی و نگرانی و کینه و دشمنی مرتفع شده و جهانیان در صلح و آشتی و بی نیازی و حسن تفاهم با هم زندگی خواهند کرد.

این است زندگی ایده آل و شرافت مندانه و در خور شأن انسان، و این است آن مجتمعی که انسان ها همیشه باید کوشش کنند تا خود را به آن نزدیک نموده و رسیدن به آن را نصب العین خود قرار دهند و آنی و لحظه ای از عشق به آن نظام و آرزوی آن غافل نباشند و تا می توانند فاصله های اجتماعی، فکری، مالی و سیاسی را با آن نظام الهی و مجتمع مقدس انسانی کم کنند و آن نظام عزیز و نهایی را معیار ارزش نظامات دیگر قرار دهند.

همه باید به سوی آن نظام بروند و آن را درک کنند و آن را بخواهند و منتظر آن باشند. روزی که آن نظام جهانگیر گردد و جهان با دست پاک

پاکی ترین بندگان خدا اداره شود و نابرابری‌ها و تبعیضات بر طرف گردد و نعمت‌های الهی به عدل و براساس معیارهای الهی و اسلامی توزیع و تقسیم گردد. همه چیز و همه مواد و مواهب مادی و معنوی، مطابق و برابر تقاضا عرضه شود و در حکومت به هوی و هوس و استکبار و استضعاف و استعمار، خط بطلان و پایان کشیده شود و دست حکام و فرمانروایان خیانتکار و عیاش، از بیت المال و اموال عمومی و سرمایه‌هایی که همگان در آنها حق دارند، کوتاه شود.

ترس، بیم، تملق و ستایش، نیایش و مدح و تعظیم، خم شدن و به رکوع رفتن در برابر حاکم لغو گردد و از امتیازات مادی، تجملات، تکبر، جلال و جبروت حکام اثری باقی نماند. جمع زر و سیم، گنج نهادن، سرمایه داری و انباشتن پول در بانک‌ها عیب و عار شود و پرستش خدا و اطاعت از نظامات الهی، بی‌هوایی و بی‌امتیازی، برادری، برابری، تواضع، فروتنی و کار و عمل افتخار گردد.

به امید آن روز و به انتظار آن روزگار جلو می‌رویم، کوشش می‌کنیم و اجتماع را هرچه اسلامی‌تر بر اساس عدل و نصیب به قسط می‌سازیم ان شاء الله تعالی.

وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَادِلِ الْقَائِمِ بِالْقِسْطِ، الْعَلِيمِ الْحَكِيمِ
وَأَخْرَجُوا دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

ششم جمادی الثانیه ۱۳۹۸

مطابق با ۲۴ اردیبهشت ۱۳۵۷